

مورد امریکا نمی‌توانم اما در اروپا متأسفانه دانشجویان کمتر جذب علم اقتصاد می‌شوند در حالی که رشته‌های بازرگانی و مدیریت بازرگانی دانشجویان را بیش تر جذب می‌کند البته این فقط بدین خاطر نیست که علم اقتصاد تکنیکی شده است بل که سبب این است که علم اقتصاد خاطر را بیش از هر چیز دیگری ارج می‌نهد و بدین خاطر که من در این جریان را فرمالیسم می‌نامم. فرمالیسم گزارشی است که صورت و ظاهر را به جای محتوای مطلب می‌بردند علم اقتصاد هم گرفتار چنین مشکلی شده است. ما فقط ذل مشغول صورتی هستیم که نظریه یا فرضیه‌ی اقتصادی در آن قالب ارائه می‌شود و تقریباً هیچ دغدغه‌ی خاطرری درباره‌ی محتوای واقعی فرقیه نداریم.

سوال: چه موضوعات مهی و وجود داره که ما در زمینه آن‌ها بیشتر نگرده‌ایم؟
 جواب: بازارها و این که آن‌ها چگونه کار می‌کنند. به بیان دیگر، این که بازارها چگونه عرضه و تقاضا را با هم هماهنگ می‌کنند. ما در علم اقتصاد درباره‌ی خود تعادل خیلی چیزها می‌دانیم، اما واقعاً در این خصوص که بازارها در عمل چگونه به تعادل می‌رسند چیزی نمی‌دانیم.
 سوال: به نظر شما چگونه می‌توان علم اقتصاد را نجات داد؟
 جواب: من در این خصوص خیلی بدبینم که آیا واقعاً ما می‌توانیم خودمان را از این مهلکه کنار بکشیم یا نه. به عقیده‌ی من ما یک لاکوموتیو به وجود آوردیم. این موضوع در واقع جامعه‌شناسی حرفه‌ی اقتصاد است. ما هیولایی را خلق کردیم که متوقف کردنش کاری است بس دشوار.

سوال: آیا واقعیت تجربی عالم واقع یا دگرگونی های اقتصادی شدید می‌تواند این وضعیت را تغییر دهد؟
 جواب: بدون تردید می‌تواند اما من شخصاً حالا حالاًها انتظار نمی‌بینم روی‌داری را نارام شاید هم خیلی بدبینم که نتیجه بدبینی هم خیلی پای‌آور است. راه بروی روشی به نظر من نمی‌رسد.^(۳)
پانویس‌ها:

1. "The Problems with Formalism: Interview with Mark Blaug", *Challenge*, Vol. 41, no.3, May/June 1988, PP.35-45.
2. مارک بلاگ (۱۹۱۷) استازانتست‌اندگاه لندن و استاد مهمان دانشگاه اگزتر (Exeter) است. اصلی‌ترین زمینه‌های مطالعاتی پروفیسور بلاگ تاریخ اندیشه اقتصادی، روش‌شناسی اقتصاد و اقتصاد آمیزش و پرورش است. شناخته شده‌ترین آثار وی یکی آموزش و پرورش است. شناخته شده‌ترین آثار وی یکی *Economic Theory in Retrospect*، *The Methodology of Economics; or How Economists Explain*، کتابی ممتاز در روش‌شناسی

اقتصاد است، مترجم.

- مترجم لژوم می‌داند از دوست فریخته، آقای محمد اسکندری که از سر لطف و بی‌ایش ترمیمه مقاله را بر عهده گرفتند صمیمانه قدرانی و سپاسگزاری کنند
 ۱. مارک بلاگ در مقاله‌ی مورد اشاره چنین نوشته است: «علم اقتصاد مدرن «بیماره» است ... اگر اصلاً بتوانیم برای شروع بیماری علم اقتصاد تاریخی قائل شویم، سرفاز این بیماری، انتشار مقاله‌های معروف در سال ۱۹۵۴ است به قلم کنت ارو و ژرار دبرو پرنوردگان جایزه نوبل. این مقاله آغاز جریانی است که از آن زمان تاکنون غده‌های سروطانی در کانون اقتصاد خرد شده است ... متأسفانه این مقاله به زودی سرمشقی شد برای آن چه اقتصاددانان باید در مقام دانشمندان مدرن هدف قرار می‌دادند... به بیرونی از ضوابط روش‌شناسانه‌ای که به بیرون ارو و دبرو آموخته می‌شود، اقتصاددانان مدرن ترجیح می‌دهند سخنی ناچیز اما دقیق بگویند تا عقلم اما غیردقیق. اگر چیزی چون «گناه نخستین» در ذهن بود آن می‌کاهد اما گواهی است بر اهمیت و تأثیر انکارناپذیر دیدگاه شناخت‌شناسانه‌ی پوپر در محافل علمی و فلسفی قرن بیستم. شهرت و دامنه نفوذ پوپر بی‌گمان محدود به قلمرو مباحث شناخت‌شناسانه نیست و سبب وجودی‌اش با مارکسیسم وی را به یکی از مراجع مترجم و سرتاسر محافل دانشگاهی و روشنفکرانه روزبازاری نیز بدل ساخته است. در حالی که دیدگاه پوپر در فلسفه علم موضوع و محتوای یکی از پراشده‌ترین مشاجرات شناخت‌شناسانه، از دهه ۳۰ بدین‌سو است. پوپر مرشدی است که او، مریتان ایرانی‌اش نیز، بی‌مایه و تهیدست خواهد بود.

در حالی که محور اصلی نقد پوپر پیرامون علوم انسانی مخالفت با چیزی است که تاریخی‌گرایی مسی‌نامد یکی از لژکان اساسی دستگاه شناخت‌شناسانه‌ی وی معیار ابطال‌پذیری است. معیار معیار ابطال‌پذیری را به عنوان وجه شاخص و دیدگاه دیدگاه شناخت‌شناسانه‌ی خویش طی چند دهه در بحث و مشاجره با مکاتبه نخله‌ها و گراش‌های دیگر پروراند و در مساحده‌ی بی‌آنتیگرایی، با پیروان فلسفه‌ی ویگنشتاین، با اعضای فلسفه‌ی وین، با زبان‌شناسان، با طسرفردان شناخت‌شناسی آنارشیستی، دیالکتیک سلکان، بنیان‌نوی تئوری انتقادی مکتب فرانکفورت، فلاسفه وجودی و با تجربی سلکان ناب از آن دفاع کرده است.

بررسی همه جانبه و نقد مشروح چنین دیدگاهی که در سده‌ها مطرح و تحلیل شده در هزاران صفحه و طی چندین دهه مورد بحث و مشاجره بوده است، نیازمند نوشته‌های بسیار و ادعای بی‌انتشار ساختن آن در مقالاتی کوتاه دست کم به جدی بودن این ادعا لطمه خواهد زد از همین رو هدف من در این نوشته تنها طرح خطوط عمده نقدی است بر معیار ابطال‌پذیری؛ یعنی ترسیم چارچوبی که می‌تواند به مثابه استخوان‌بندی نقد مشروح این معیار به کار آید و با بار کردن مصالح لازم و در خور بر آن، زمینه نقد و آزمون این معیار را در همه

۲- نقدی بر

معیار ابطال‌پذیری

در شناخت‌شناسی

کارل پوپر

محمد صابری

۱- درآمد

«پتر منلاره» برنده‌ی جایزه نوبل فیزیولوژی و علوم پزشکی در سال ۱۹۶۰ کارل ریموند پوپر را بزرگ‌ترین نظریه‌پرداز علم در سراسر اقصاء تاریخ می‌داند.^(۱) اگرچه ماهیت صامانه‌امیز این اظهار نظر بودن آن می‌کاهد اما گواهی است بر اهمیت و تأثیر انکارناپذیر دیدگاه شناخت‌شناسانه‌ی پوپر در محافل علمی و فلسفی قرن بیستم. شهرت و دامنه نفوذ پوپر بی‌گمان محدود به قلمرو مباحث شناخت‌شناسانه نیست و سبب وجودی‌اش با مارکسیسم وی را به یکی از مراجع مترجم و سرتاسر محافل دانشگاهی و روشنفکرانه روزبازاری نیز بدل ساخته است. در حالی که دیدگاه پوپر در فلسفه علم موضوع و محتوای یکی از پراشده‌ترین مشاجرات شناخت‌شناسانه، از دهه ۳۰ بدین‌سو است. پوپر مرشدی است که او، مریتان ایرانی‌اش نیز، بی‌مایه و تهیدست خواهد بود.

در حالی که محور اصلی نقد پوپر پیرامون علوم انسانی مخالفت با چیزی است که تاریخی‌گرایی مسی‌نامد یکی از لژکان اساسی دستگاه شناخت‌شناسانه‌ی وی معیار ابطال‌پذیری است. معیار معیار ابطال‌پذیری را به عنوان وجه شاخص و دیدگاه دیدگاه شناخت‌شناسانه‌ی خویش طی چند دهه در بحث و مشاجره با مکاتبه نخله‌ها و گراش‌های دیگر پروراند و در مساحده‌ی بی‌آنتیگرایی، با پیروان فلسفه‌ی ویگنشتاین، با اعضای فلسفه‌ی وین، با زبان‌شناسان، با طسرفردان شناخت‌شناسی آنارشیستی، دیالکتیک سلکان، بنیان‌نوی تئوری انتقادی مکتب فرانکفورت، فلاسفه وجودی و با تجربی سلکان ناب از آن دفاع کرده است.

بررسی همه جانبه و نقد مشروح چنین دیدگاهی که در سده‌ها مطرح و تحلیل شده در هزاران صفحه و طی چندین دهه مورد بحث و مشاجره بوده است، نیازمند نوشته‌های بسیار و ادعای بی‌انتشار ساختن آن در مقالاتی کوتاه دست کم به جدی بودن این ادعا لطمه خواهد زد از همین رو هدف من در این نوشته تنها طرح خطوط عمده نقدی است بر معیار ابطال‌پذیری؛ یعنی ترسیم چارچوبی که می‌تواند به مثابه استخوان‌بندی نقد مشروح این معیار به کار آید و با بار کردن مصالح لازم و در خور بر آن، زمینه نقد و آزمون این معیار را در همه

حقیقت و سلبیاتی که مدعی گزارایی است فراهم آورد
برای این نیست که از ادعای مشهوری که از این رویه بر
پایه حقیقت است مدعی نخواهد بود و از اشاره به
حقیقت و سلبی که بر مبنای این ادعاهای دروغ نخواهد
کرد.

معیار ابطال پذیری چنانکه بسیار مهمی در دستگاه
مستقیم است یعنی مورد تردید و غیر مردن بر این شالوده نه
تجدد محتمل است زیرا در متداول می کند مگر به
این جهت می تواند بود نسبت به تاریخ و منطق نتایج
حقیقتی و تاریخی را که بر مبنای فلسفه علوم و
استدلال است. اعتبار معیار ابطال پذیری حقیقت است که
طبیعی سازی و تشخیص بویژه به ویژه نسبت به
اندیشه فلسفی منسب بر آن اعتبار است و با کسب
این اعتبار می تواند بود معیار واحد و حقیقت
تاریخی یکی از این های خوب و مفید نظریه
بررسی هر سخن است که در آغاز طرح ابطال
آن به صورت نقد و بحث ارائه شود این کار چنانکه به
قصدی می تواند کرد گاهی تمام نقد که فخری می کند
موضوع بحث یعنی اصل و نیازی به تکرار مکتوبات
و قضایای طبیعی نگردد نسبت کم از این اعتبار
طبیعی و مستند است که نقد است و تصور خود را
موضوع بحث نگردد بر این طریق به معنای
مدعیان دیگر مجال می نماند که حقایق و مقدمات
نقد او گفته باشند مگر در صورتی که حقیقت به ویژه در
بحث با بویژه به منظور عدم اعتبار این سخن واحد
و معیار است. اعتبار حقیقتی اصل و معیار است و بویژه
بویژه به معیار نظریه های که ممکن است معیار
از ویژگی های هر سخن است شاکسته و مستحق
چنین روشی است.

ولی مشکل این است که ارائه طرح و تعریف ساده
و در این حال جامع و مانع از معیار ابطال پذیری مستقیم
آن است که بویژه این معیار منسب چیست در حالی که
دست کم نقد من از این نقطه آغاز می شود اتفاقاً معیار
اساسی معیار ابطال پذیری حقیقت است که معیوم نیست
مدعی چیست به عبارت دیگر کلاسی من در این نوشته
این است که نشان دهم در بویژه حقیقت و معیار
معیار ابطال پذیری روشن خواهد شد که این معیار توان
مقاومت در حوزه هایی که مدعی اعتبار است با ندارد و در
تحلیل نهایی به حوزه های محدود خواهد شد که در آن
تعیین خواهد شد.

۲- مقدمه نخست

با این حال از آن جا که هدف من ترمیم خطوما
عمده نقد معیار ابطال پذیری است لازم می آید که
پیش از وارد شدن در این بحث دست کم به طور اشاره
بگوییم که شرط کافی نقد و تکذیب آن معیار چیست
و شرط لازم آن کدام است و چرا من قصد دارم از شرط کافی
در این نوشته بگذرم و به شرط لازم قناعت کنم بنابراین
چاره ای باقی نمی ماند جز آن که با به گردن گرفتن گناه
پیشدستی و پیشداری مجازات تصویری ابتدایی و خام از

معیار ابطال پذیری را ارائه کند.
معیار ابطال پذیری شاید در تحلیل نهایی محکی
است برای تمیز علم از غیر علم بدین ترتیب که بر اساس
این معیار می توان گفت گزاره های علمی است که
ابطال پذیر باشد یعنی همان دو ماهیت این معیار تعریفی از
علم نهفته است بر این اساس علم عبارت است از
مستوفای از گزاره ها در ساختار منظم و مرتبط به
نحوی که در تحلیل نهایی به صورت ادعایی نسبت به
واقعیت صورت بندی شود علم فرضیه است! فرضیه ای
که ادعا دارد واقعیت را همان گونه که هست توصیف
می کند و علم است از آن رو که می توان این ادعا را در
نظریه ابطال کرد یا به تعبیر دقیق تر از آن رو که ادعا
بر ماهیت خویش ابطال پذیر است به عنوان نمونه
فرضیه ای که مدعی است هاب مرکب از چهار عنصر
شیمیایی است فرضیه علمی است زیرا نه تنها
امکان آزمون را که امکان ابطال هم وجود دارد این
امر که در مقایسه با فرضیه دیگری که آب مرکب است
در عنصر شیمیایی می ماند فرضیه اول راست و بیانگر
حقیقت خواهد بود مانع از آن نیست که آن را گزاره ای
تغییرناپذیر به علاوه روی ممکن است گزاره ای
مرکب از دو عنصر شیمیایی است ابطال شود و
فرضیه ای که آب را مرکب از چهار عنصر شیمیایی
می داند به عنوان نظریه راسته موقتاً غالب کرد.

بدین ترتیب معیار ابطال پذیری به همان میزان که
متضمن تعریفی است از علم متضمن تعریفی از معیار
راستی گزاره های هست و با نظریه ای معینی از حقیقت
پیوند دارد مسلماً بویژه نیز ممکن از ارتباط نیست اما با
اصول و اصول معیار ابطال پذیری را منتقاً مستقل از معیار
حقیقت می داند ما می گمان به این نکته باز خواهیم
گشت و توان این مدعا را خواهیم منجد
بویژه در توضیح دیدگاه خود نسبت به علم از
مباحثی گالیله آغاز می کند گالیله معتقد بود که
نظریه کپرنیکی «مستوفای جهان» درست است. به
این معنی که این نظریه به جهان واقعی را توصیف می کند و
جهان را همان گونه که هست بیان می نماید گالیله
کاربردیاتی بیلایمی عضو محکمی تقاضای عقاید
می نویسد با گالیله موافق باشند و مدارا کنند اگر گالیله
می پذیرد که نظریه کپرنیکی درست است به این
معنی که سلبیاتی است برای توضیح به پدیده ها و کاری به
دانش و ادعای جهان ندارد. دخیالی و ریاضی که به منظور
خلاصه کردن و آسان ساختن اختراع و فرض شده
است. گالیله مسلماً پذیرفته اما جای این جاست که
امروزه نظریه فیزیک مدرن و بسیاری از فیزیکدانان
برچسب چون مایه کپرنیکی هرسی نوشته یونانکاره
برچسب و آرنیستین فریالواقع طرفداران دستگاه کاردریال
بیلایمی هستند نه گالیله و هامروز نگارش علم فیزیک
تأسیس شده به دست آوزیاندرو و کاردریال بیلایمی و
اصف ارگانکی - در مرکز رپوز شده است (1) بویژه که
استنباط کاترگرایانه از نظر گالیله موافق است نه روموا یا
مخالفتی که به اپوزرگاری تسلیم می شوند به نظر او

هدف دانشمند یافتن نظریه یا توضیح صحیح
درباره جهان - است که ممکن است توضیحی از
واقعیت جهانی مشهود نیاز باشد (2)

هدف من در این مجرای آن است که نشان دهم
معیار ابطال پذیری بدین ترتیب نمی تواند حقیقت علمی
را محک ابطال کند و اگر نخواهد به ذهن گزینی ناب
فرط و کمالات و به عینیت و ظاهر معانی باید بین
حقیقت امر واقع و عینیت تمایز بگیرد اما چگونه
می توان بین حقیقت و عینیت تمایز قائل شد و فقط به
حوزه علوم طبیعی محدود ماند بویژه همواره و تا سر حد
امکان کوشیده است در دفاع از معیار ابطال پذیری در
حوزه علوم طبیعی باقی بماند و آنگاه که معیارش از
رونده آزمون ها و مناقشات این حوزه سراسر از بیرون
آمدن را در مورد موضوع اجتنابی نیز به کار برده نه فقط
همین بل که معیاری را که به طنز او اکنون استوار شده
است اساساً ملکی برای تعریف علم اجتماعی بلند اما
تفصیلاً از آن رو که معیار ابطال پذیری مستقیم تمایز نهادن
بین حقیقت و عینیت پیوسته است کفر به علم طبیعی
یا سخنی معضلات بحث نخواهد بود و بویژه نیز که
همواره کوشیده است از این میدان بگریزد نهایتاً در چنین
میدانی تاگزیر شده است بپذیرد که بحث بر مبنای رابطه
حقیقت و عینیت پیوسته ماهوی و بااراستی با بحث
بر مبنای دستگاه مختصات اجتماع و تاریخی آن دارد
آن چه من شرط کافی نقد معیار ابطال پذیری
می نامم همین است و به عبارت دیگر اگر حقیقت ظاهر بر
امری است که ابطالی وجود شاکستی از شام شامی
ناراده آنگاه عینیت ماهیتی سرمدی ندارد و تا حدی به
عامل شامی منوط و مشروط است اما اگر چنین است و
واقعیت به گفته بویژه نیز محصول زمان و حقیقت واقع
است (3) آنگاه ما در قلمرو بحثی قرار داریم که دیگر
نمی تواند به قلمرو علوم طبیعی محدود بماند آنگاه باید
تعریف دیگری از امر عینی و امر ذهنی ارائه کنیم.

بویژه گریبان خود را از توضیح امر عینی و امر ذهنی
چنین رها می کند که موانش از این الفاظ می باشد به
مقصود کانت از آن ها نیست. کانت «صفت عینیت» است
صرف علمی متعصب می کند تا خصوصیت بویژه بودن
را مستقل از وهم و پندار این و آن نشان دهنده به نظر
کانت عینی امری است که همهی عقلا نظر تصدیق
کنند (4) اما این تعاریف نیز تنها از تاط تعریف و
باستر اساسی و زمینه های اجتماعی و تاریخی متصل
نیستند بلکه با به کارگیری معانی چون اجتماع
هنگامی وهم و پندار و به ویژه عقلا عینیت از پیش
تکلیف عینیت را به نقلی اساسی از آن منوط و موکول
می نمایند و بویژه با تاگزیر به قلمرو بحث در علوم
اجتماعی و تاریخی می داند حتماً دانشمندان برجسته
علوم طبیعی نیز که بویژه معیار ابطال پذیری خویش را
اصلاً با نیتونه ای از آن ها می منجد با صراحت به
معضله مفهومی عینیت اشاره کرده اند به نظر «دوره
تحولات اخیر در علم فیزیک نشان داده است که
دفعه های مثل عینی و ذهنی بقدر جای حرف دارند در

گذشت وقتی کسی می‌گفت دو رویداد همزمانند، حقیقت یک سخن عیبی شمرده می‌شد که به اساسی قابل انتقاد است که هر ناشری می‌تواند بحث آن را تحقیق کند. امروز هر نظریه‌ای که در همزمانی یک عنصر ذهنی هسته^(۲) و انتیستین خود که با نظریه نسبت بنیاد عینیت متنی بر همزمانی را ویران کرده است اعتقاد دارد که تقلیل بیوساز چهار بعدی واقعیت به بیوساز سه‌بعدی فقط به علوهای بعد زمان ناشی از این عنصر نامرست بوده است که مفهوم همزمانی امری بدیهی است. در حالی که «اعتقلا به معنی مطلق همزمانی را قائلان نظائر بر انتشار نور در فضای تهی یا الکتروپوینامیک ماکسول» از میان برده‌اند است.^(۳)

انتیستین حتی تا آن‌جا پیش می‌رود که بگوید «مفهوم فاصله خود را نظر منطقی مفهومی دلخواه و من عنندی ساختن ضرورتی ندارد که چیزی است به تقریب یا آن متناظر باشد»^(۴).

بدین ترتیب حتی تعریف کائناتی از امر عیبی و امر ذهنی نیز نمی‌تواند پایه منظور بوبر کماکت کند، زیرا بدیهی‌تر از همزمانی یا مفهوم فاصله که مسلماً می‌تواند مورد تأیید و تصویب همه‌ی عاقلان قرار گیرد و نفی آن می‌تواند بی‌تأیید ناشی از وهم و پندار تخیلی خواهد شد، نمی‌تواند امر دیگری وجود داشته باشد که شایسته عنوان «عینی» به تعریف کائناتی باشد و آن خود عین می‌تواند که دست کم به تعریف انتیستین و بوبر ضربه بپذیرد. مگر آن که تعریف دیگری از «عینیت» یا «فروهم» یا «فرد» ارائه ندیم و آنگاه دیگر در قلمرو علوم طبیعی نتوانیم بود.

غرض من در این‌جا تعیین تکلیف با مسئله عینیت و نظریه‌ی حقیقت نیست و آن‌چه را به پیوند نظریه‌ی حقیقت و معیار ابطال‌پذیری مربوط است پس از این، مشروحاً مورد بحث قرار خواهد داد. غرض من تنها نشان‌گذاری چهره‌های تفسیری است که به کماکت می‌تواند و باید معیار ابطال‌پذیری را بی‌اعتبار کند از این لحاظ باید یادآور شد که اگر معیار ابطال‌پذیری منوط به تعریف است عینیت است و اگر عینیت واقعیت محصول مشترک زمان و تجربه است، آن‌گاه به دفاع نظریه‌ی ابطال‌پذیری نه نقد آن به کماکت ممکن خواهد بود، اگر نخواهد به حوزه‌ی ساخت مربوط به رابطه‌ی زمان و واقعیت از یک سو و رابطه‌ی عینیت و قدرت از سوی دیگر کشیده شود. زیرا مادام که قرار نیست موضوع شناخت استقلال وجود شناختی نسبت به عامل شناسا داشته باشد و عینیت به مثابه نقطه‌ی انگشلی حقیقت بر بنیادی پدیدارشناسانه استوار می‌شود، آن‌گاه بحث بر سر معیار ابطال‌پذیری به ضرورتی تسخیر خواهد شد که بر آن کسی چون فریدا فیلسوف معاصر فرانسوی و هستاپایان او نمی‌تواند مدعی شوند. دهر هر تلاش برای دریافت جهانی مقدم به یا مستقل از زمان، زمان همیشه پیشی فرض است» و «حقیقت با مشتاقی که توانند از بازی و نظام نشان‌دها بگریزند نمی‌توانند وجود داشته باشد»^(۵). زیرا به گفته‌ی ژان فرانسوا لیوتار «همنشانی‌های علم که توصیف می‌شود دیگر نمی‌توانند شفافیت‌یافته‌اند»^(۶).

از سوی دیگر اگر ابطال‌پذیری بر عینیت استوار باشد و عینیت خود به مثابه تابعی از عقل یا واقعیت اجتماعی تعریف شود، آن‌گاه هرگز نباید نادیده گرفت که وقایع اجتماعی می‌تواند قربانی و محصول منته ذهنی قدرت و نهادهای اپیدئولوژیک باشد و باز همه اگر چنین است، بحث بر سر ابطال‌پذیری ناگزیر و به حق به حوزه‌ی تفسیر و تأویل تاریخی و زندگی اجتماعی کشیده خواهد شد. یکی از مستقدین بوبر با عینیت از همین مقدمه با طرح ایده‌ی شناخت‌شناسی آنازیستی^(۷) در نهایت بدین نتیجه می‌رسد که «اجناسازی علم و غیر علم نه تنها مستوعی است پس‌ل‌که برای پیشرفت دانش ضروری است»^(۸).

بدین ترتیب در مواجهه با ادعایی که سر مزو و غیر علم را منوعی می‌داند ما دیگر خارج از قلمرو بحث بیرومن معیار ابطال‌پذیری نیستم. بل که مستقیم و به اساس ادعای آن طرف گفتگو واقع شد باید بیرومن‌ماند و به عنوان لب مطلب باید گفت اگر بوبر نمی‌خواهد همانند وینگشتاین من فلسفی را از انسان جدا کند و آن را تنها سوزهی متافیزیکی بماند، سوزهای که «هد جهان است» بخشی از آن^(۹) است^(۱۰) و اگر عینیت را عینیت فیزیکی تلقی می‌کند، آن‌گاه باید بماند که «فهریک عیبی ناظر را بیرون از چیزیا نگه می‌دارد اما این هدف تنها به صورتی پارادوکسیکون فقط به شرطی قابل دستیابی است که ناظر به طور آشکار به درون تصویری بزرگ‌تر کشانده شود. تصویر است که از موضوع نخستین ناظر، مستقل است»^(۱۱).

اشاره‌ی من به دیدگاه‌های گوناگون متفکرانی که در بحث عینیت و زمینه‌ی اجتماعی و تاریخی آن دخیل‌اند از آن روست که نشان دهم بحث بر سر معیار ابطال‌پذیری خارج از قلمرو تفسیر و تأویلی انسانی و تاریخ کماکت و قدرت نهایی را نخواهد داشت. یکی از بهترین تفکهای که از این رویه بر دیدگاه بوبر نوشته شده است، مقاله‌ی یورگن هارتمان فیلسوف معاصر آلمانی است که مستقیماً در بحث با بوبر و بر سبستر مباحث معروف به «مشارجه بر سر اثبات‌گرایی» طرح شده است. هارتمان در این مقاله نشان می‌دهد که آخرین درجه‌ی که بر سر نیست معیار ابطال‌پذیری کشوده می‌شود بازگشت به بحث بیرومن ابطال‌پذیری نوبه‌ی تاریخی اجتماعی است و این درجه به معنای بیاز می‌شود که بوبر همواره از با نهادن در آن برهز داشته است.

یکی دیگر از دلایلی که ضرورت دارد بحث بر سر معیار ابطال‌پذیری به قلمرو علوم اجتماعی کشیده شود این است که بوبر برای حفظ کارایی این معیار تمایز بین علوم طبیعی و علوم اجتماعی را نادیده می‌گیرد. به عبارت دیگر از آن‌جا که اعتبار معیار ابطال‌پذیری از جمله به نادیده گرفتن این تمایز وابسته است، مدعای که بر این تمایز استوار است، به‌عنوان بی‌اعتبار ابطال‌پذیری مربوط است. بوبر در علوم طبیعی می‌تواند از استقلال وجود شناختی موضوع علم صرف نظر کند و کماکان با

رویکردی پدیدارشناسانه (زیرومانی هر چند لزوماً برای معیار ابطال‌پذیری داشته باشد) در این‌جا لزوماً بودن زیرومانی نامی است از نوسان بوبر بین پدیدارشناسی و اثرنگری. اما در علوم اجتماعی صرف‌نظر کردن از استقلال هستی‌شناسانه موضوع علم یعنی چشم‌پوشی از وجودشناسی هستی اجتماعی، کلی علم اجتماعی را به اپیدئولوژی بدل خواهد کرد و به انگیزه‌ی حوری اعتبار معیار ابطال‌پذیری در علوم اجتماعی معذور خواهد نمود. بنابراین معیار ابطال‌پذیری دستن بوبر به تناسب کاربردش در علوم طبیعی و علوم اجتماعی و توافق گوناگونی دارد و این گوناگونی وظایف و وحدت آن به مثابه‌ی معیار تمیز علم از غیر علم لطیف می‌زند در علوم طبیعی و بگرد پدیدارشناسانه به علم و موضوع علم، مقدمه‌ی منطقی معیار ابطال‌پذیری است. یعنی این معیار چنان روگردانی از بیاز فرض می‌گیرد که علوم اجتماعی را، بیرومن معیار ابطال‌پذیری خود مقصدی تعریف علم اجتماعی می‌شود. در شعله‌بازی بوبر، اگر کارا بودن معیار ابطال‌پذیری علم اجتماعی نخست سراسر به فلسفه‌ی تاریخ و تاریخ‌گری مبتل می‌شود، آن‌گاه مسجودی ابطال‌پذیری علم اجتماعی را از چنگال اهرمین تاریخ‌گری می‌رهاند و آن را همچون علم استوار می‌سازد. بدین ترتیب ابطال‌پذیری در این‌جا معیار تمیز علم از غیر علم نیست، بل که خود ناگردیز علم است.

نکته‌ی دیگر این است که بوبر در علوم طبیعی با معطل تأویل و مسئله‌ی منما در دو سطح مواجه است. در سطح نخست بوبر در پاسخ به این پرسش که چگونه می‌تواند از ادراک چگونه تأویل می‌شود، بر نهایت سبب‌های استفاده‌ی فطری یا مقولات کائنات متوقف شود و متوسل هم می‌شود. خواهیم دید در سطح دوم از آن‌جا که در علوم طبیعی بین تعامل شناخت و موضوع شناخت نمی‌تواند تعاملی معنایی وجود داشته باشد، بوبر مسئله تأویل تجربه را به رفیقت شدن نظریه‌های رفیق یا فرضیه‌های گوناگون تقلیل می‌دهد و در نتیجه مسئله تأویل را به مسئله اشکال تفسیری می‌کشد.

اما در علم اجتماعی نه بازگشت به استفاده‌ی فطری ممکن است و نه تقلیل مسئله تأویل به مسئله تفسیر. زیرا موضوع علم اجتماعی عمدتاً در اشکال ماندی، نهادین و فرهنگی محصول زندگی اجتماعی، تاریخی انسان‌هاست. در این‌جا هر بحثی زیرومن تأویل تجربه‌ی آغازین بلافاصله به قلمرو زمان، آموزش و رون‌شناسی کشیده می‌شود و بر خلاف علوم طبیعی، تعامل معنایی بین عامل شناخت و موضوع شناخت عنصر تأویل (یا هر متولیک) را در درک معنای انسان‌ها اجتناب‌ناپذیری می‌سازد. بنابراین عینیت پدیدارشناسانه یا حتی لاابادریکریانه‌ی که می‌تواند در علوم طبیعی مبتنی معیار ابطال‌پذیری باشد، در علوم اجتماعی قابل دستیابی نیست. با بوبر استقلال وجودشناخت موضوع علم اجتماعی را به لحاظ اجتماعی می‌بپذیرد و ناگزیر باید به آن‌چه اول تاریخ‌گری و جبرگرایی می‌داند تسلیم شود.

با کمال استقلال صرف نظر می کند و در نهایت گل علم اجتماعی را به دست می آید.
همین است که این توفیق (Dilemma) در
صفت سبب اجتماعی است و که ناشی از آن دست که
جود اجتماعی میانه است و گزاره می تواند علم
اجتماعی را معیار ابطال خوبی مستقر سازد بنابراین
تکلیف بحث زیرین معیار ابطال پذیری به علم
اجتماعی و روش تحقیق کارایی این معیار از
این جهت صورت بخش دارد

مقدمه دوم

این قسمتی که نقد معیار ابطال پذیری تو
کلیه علوم طبیعی و اجتماعی و تاریخی آن
در این مسئله است کلامی نقد این معیار است
که در نقد معیار ابطال پذیری منتهی شد
می توانیم به این ترتیب بیان بفرماییم

نقد معیار ابطال پذیری از این جهت
که در این نقد معیار ابطال پذیری منتهی شد
می توانیم به این ترتیب بیان بفرماییم
نقد معیار ابطال پذیری از این جهت
که در این نقد معیار ابطال پذیری منتهی شد
می توانیم به این ترتیب بیان بفرماییم
نقد معیار ابطال پذیری از این جهت
که در این نقد معیار ابطال پذیری منتهی شد
می توانیم به این ترتیب بیان بفرماییم
نقد معیار ابطال پذیری از این جهت
که در این نقد معیار ابطال پذیری منتهی شد
می توانیم به این ترتیب بیان بفرماییم
نقد معیار ابطال پذیری از این جهت
که در این نقد معیار ابطال پذیری منتهی شد
می توانیم به این ترتیب بیان بفرماییم

عقل گروشی تنها در روایتی ویژه و دکارتی از عقل
می گذرد
ناتمام بحثهای بومی و نقد آن چه او «تاریخ گری»
می نامد اغلب علمای مانند و فضای مملود و اینفلوینزیک
حاکم بر آن جای مناسبی برای بحث در اساس منطقی
ابطال پذیری نیست از سوی دیگر، حتی اگر بتوان از
علمایه شدن و نزول سطح بحث با بومی اجتناب کرد نقد
معیار بومی در زمینه علوم اجتماعی همواره ممکن است
به لحاظ زمان و بیان با مضمون اینفلوینزیک مواجه شود و
باید با آن برخورد بسیار کرد بنابراین اگر بیان به طور
تشریحی صورت بحت را در جایی که من شرط لازم نقد
معیار ابطال پذیری می باشد به ایرادات منطقی این معیار
و تجربیات علوم طبیعی محدود کرد ساختمان و پیشرفت
آن کار مناسب خواهد بود و این کار بر آن است که بومی
در طرح معیار ابطال پذیری به عنوان بشری در برابر معیار
علمی و یا اثبات پذیری است که بر این اساس منطقی و بین
این دو معیار با عقلی داشته است بحث فلسفی
تاریخی که با عقل فزیک و منطق تجربی
ظرفی است این دیگر دلیل منطقی زیر اثبات پذیری
است استوار است و استوار استوار استوار استوار
عقاید و آفر دلیل اخلاقی، حاکی از این که هدف بومی
ابطال ماریکسیسم بوده است نه آزمون یا اثبات آن زیرا با
حاکم آزمون پذیری یا اثبات پذیری همواره می توان
توسعه های برای استوار یافته اما بومی قصد هر
معیاری داشته است که به وسیله آن بتوان ابطال
ماریکسیسم را نشان داد (۱۷) هر چه هست در قیاس
بشری که شرط لازم نقد معیار بومی است باید برای
اجتناب از آن چه با سایر معیار اخلاقی می نامد کوشید
تا اگر این کار فضا در سطح تجربی منطقی ممکن باشد
ناتمام بومی یا به طور مستقیم ماریکسیسم ها را
مخالف قرار داده و از بحث و جدل با آن ها چه در
مقالات و چه در سیمپارها و مناظرات عمومی بهره
نمانده است. به همین ترتیب تفحصی گونه ای نیز در
موضع ماریکسیسم بر بومی نوشته شده است. به نظر من
دلیل ناموفق بودن یا عدم پیشرفت مطابق میل اغلب
این بحثها را باید از جمله در دو زمینه جستجو کرد
(۱) بسیاری از کسانی که در دفاع از ماریکسیسم
نقد معیار ابطال پذیری را داشته اند دست کم در دو مورد
عواملی هست که روایتی جبرگرا از ماریکسیسم در
عالمگویی است که روایتی جبرگرا از ماریکسیسم در
تحلیل نهایی نمی تواند در نقد اثبات گویا، چه در مورد
حلقه یونان و آن و چه در جامعه بومی بشی، موفق
باشد به همین ترتیب نوعی تلقی مغایر آینه از
ماریکسیسم که در نهایت عنصر اساسی و شالوده ریز
نقد را در بیان تفکر ماریکسی نادیده می گیرد تا اگر
بیشتر مدت ضروری علوم طبیعی و علوم اجتماعی
خواهد شد و از این لحاظ قادر نخواهد بود در نقد معیار
ابطال پذیری کامی جدی برادر

**۳. بسیاری از مناقهان ماریکسیسم در برابر ایرادات
بومی، موضعی را که بومی به ماریکسیسم به مثابه**

۴- ابطال پذیری، زمینه ها

پیش از این گفته که ارائه تعریف جامع و مانع از
معیار ابطال پذیری به عنوان زمینه نقد آن ممکن نیست
زیرا دقیقاً در نزدیک شدن کلام به کلام به این معیار است
که در تالیفات و تاویلیاتی که ملاحظه می شود به عادت دیگر
در تلاش برای فهمیدن این نکته که ادعای معیار
ابطال پذیری چیست و قصد پاسخ گویی به چه پرسشی را
دارد می توان سه معنایی کنار می آید عبارتند از
تاویلیاتی و آشکار کرد برای این منظور و برای
شناخت دستگاه مختصاتی که معیار ابطال پذیری در آن
طرح شده است ضروری است که دست کم به اختصار از
هوم آغاز کنیم، زیرا نقطه ی قوت ادعای معیار
ابطال پذیری و در نهایت ضروری ترین حقایق آن بر
مسئله مفصلی است که در حیطه هر فلسفه و
شناخت شناسی طرح کرده است.
**هدف هیوم از (رهنمندی شناخت های آدمی استوار
ساختن شناخت بر بنیاد حسنی و استوار تجربه بود
تجهدی. شاید ناخوشی، کار او اما مترادف ساختن
شناخت های شناخت شد هیوم در آن بود که شناخت های
عقلی از آن رو فلسفی و یقینی اند که بر همان گویی
استوارند و در همان گویی چیزی بر دانشی که نقطه ی
عزیمت ماست افروخته نمی شود اگر از پیش بدانیم که
حیوان چیست، شناختی ناظر بر این که «حیوان سرگ
حیوان است» دانشی بر آن چه می نامیم نخواهد افزود
فلسفی ما زمانی افزایش خواهد یافت که مثلاً بپاییم
بدانیم دلیل حیوانی است که ضروراً دارد. اما این
شناخت هرگز از راه دلیل نظری و تفکر علمی حاصل
نخواهد شد، بلکه از راه تجربه به دست می آید بنابراین
شالوده ی سراسر شناخت های آدمی چیزی نیست جز
تجربه بر این اساسی قویایی علمی بر عبادت خواهد بود
از روابط معین و پایمانی که ما از راه مشاهده ی مکرر
شونهای تجربی به دست می آوریم. مثلاً قانون جاذبه ی
زمین که می گوید هر شیئی که در فاصله ی زمینی از
زمین فرار گرفته باشد و در فضا رها شود به سوی زمین
حرکت خواهد کرده حاصل تجربیات مکرری است که در
مورد شیء متعدد صورت گرفته است. اینها قیاس
علمی عبارت است از تعمیم رابطه یی که ما از مشاهده ی
مکرر موارد جزئی کشف کرده ایم مثلاً در مورد قانون
جاذبه می توان گفت که مثلاً ما سقوط آزاد همگی
اشیاء قابل تعریف را امتحان نکردیم ولی می آید که امتحان**

موارد بسیار این رابطه را به همه موارد تعمیم ندادیم. این روش استدلال که به روش استقرا معروف است، فقط یک انکسار بنیادی دارد و آن این است که نتیجه قطعی نیست یعنی از آنجا که ما همه نمونه‌های ممکن در زمان حال را امتحان نکردیم و همه نمونه‌هایی را که در آینده ممکن است پیش آیند نمی‌توانیم امتحان کنیم، نتیجه‌ای که گرفتیم، قطعیت یقینی ندارد. شاید امروز شش در حوزه‌ی کروی زمین پیدا شود که از رابطه‌ی چابده تبعیت نکند و شاید فردا یا هزاره‌های دیگر چنین موردی پیش آیند این مشکل را اصطلاحاً انکسار استقرا ناقص می‌نامند.

کار هیوم که با این مقدمات ساده آغاز می‌شود، معنی بسیار جدی را بر سر راه علم فرامی‌دهد. زیرا اگر درست است که شناخت ما مستقیماً بر استقراست و اگر حقیقت دارد که در شناخت استقرا ناقص است، آنگاه نه تنها هیچ قانونی در قضاوت سازگار نیست که همه آن پیش‌فرض‌های منطقی بی‌که شالوده‌ی تفکر محسوب می‌شوند، قطعی و یقینی نخواهد بود. پیش از همه و مهمتر از همه اصل علیت، زیرا بدون رابطه‌ی علی، تصور قانون علمی محال می‌نماید. زیرا اگر نتوانیم در یک رابطه‌ی قانونی بگوییم به هر حال علت با استه یعنی اگر نتوانیم یا قطعیت یقینی مطمئن باشیم که تاگر اقله آنگاه به، در آن صورت فایده‌ی قانون علمی چیست یا اساساً قانونی‌اش به چه معنائی؟ نتیجه‌ی اجتناب‌ناپذیر و گریزناپذیر نظر هیوم به هر حال این است که هر آینه میثاقی همه‌ی شناخت‌های ما فقط تجربه باشد. آن وقت خود رابطه‌ی علی نیز نمی‌تواند از تجربه به دست نیامده باشد. به این اعتبار آن چه ما رابطه‌ی علی می‌نامیم عبارت است از احداث ما به بدین قضایای منطقی ثابت در مشاهدات مکرر و انتظاری که در پرتو تکرارش در هر مشاهده‌ی جدید داریم. بنابراین تجربه‌ی حقیقی نامی پایانی جز شک‌گرایی نام ندارد.

گمانت که با انتقاد هیوم از اصل علیت از خواب جریمت بیدار شده بود^(۱۸)، کوشش اصلی علیت را با اختراعی که فکر می‌کرد انقلاب کپرنیکی نو تاریخ آندیشه است، از مذهبکی شک هیومی برهاند. راه حل او کامیاب مشهور است. به اختصار می‌توان گفت که او تاوانی لایبستنی بین قضایای تحلیلی و ترکیبی و معیاری کافی برای تمیز شناخت ساینتم و شناخت تجربی با متأخر نمی‌داشت. بنا به تقسیم‌بندی لایبستنی با گزاره‌ها تحلیلی‌اند یعنی محمول واجب شناخت تازاری خارج از موضوع نیست و بنابراین به نحوی ماقبل تجربی قطعیت یقینی دارند یا گزاره‌ها ترکیبی‌اند یعنی محمول واجب خبری تازه و خارج از موضوع درباری موضوع است و بنابراین ما باید تجربی‌اند و طبیعتاً قطعیت یقینی ندارند. گمانت گفت است که اظهاری ترکیبی اما مطلق تجربی باشد از جمله این گونه اظهارات یکی هم قول به رابطه‌ی علی است. ما از بحری تجربه به رابطه‌ی علی می‌بریم. اما همین که بدان می‌بریم می‌بینیم که مستقل از آن و مقدم بر

تجربه راست و استوار است.

چرا به «حل» گمانت به گفته‌ی راسل «فیلاری» کوتاهی بود زیرا او «به زودی درآوری خوب‌آوری یافت و دوباره به خواب رفت»^(۱۹) زیرا اگر پرسش شناخت بر بستری بدینار ششانه طرح شود، پاسخ نامرد به ایراد هیوم را همی برارکتی به هک عبق نامرد از همین رو راسل می‌گوید: «گمانت و هک فغانندی عقابیت بی‌ساز از هیوم بودند و نظر باستان با براین هیوم قابل رد است»^(۲۰) ایستین همین ایراد را با طنز زیباتری بیان می‌کند: «با خواندن کتاب‌های هیوم ادبی حیرت می‌کنند که چگونه بی‌ساز او فیلسوفان بسیار دیگر و گناه فیلسوفانی بسیار از جمد نواسته‌اند این همه چیزهای مهم بوسند و تا خوانندگان سناشگری نوبی‌اری آثار خود بمانند»^(۲۱) به هر حال مسئله این است که «راه حل» کاتب به به معیار باطل‌بازی می‌کند و می‌گوید زاویه‌ی ساخت به معضل علیت مورد قبول بی‌واقع می‌شود اما پیش از آن که به پاسخ بی‌برداریم خود لازم است با نگاهی به اثبات‌گرایی حقیقی وین مقدمه‌ی ملاحظ نظر او را به طور فشرده مورد اشاره قرار دهیم. زیرا تعیین چابده نظر بی‌بر و شناخت برجستگی پاسخ او در واقع از نظر نقد بوب به نظر اثبات‌گرایی حقیقی وین ممکن خواهد شد.

لودویگ ویتگنشتاین مجموعه‌ی گزاره‌های را که بیانگر شناخت ما هستند به سه دسته تقسیم کرد: الف - گزاره‌های تحلیلی که همان گویانه‌اند و واجد شناخت تازاری نیستند؛ ب - گزاره‌های ترکیبی که تجربی‌اند و از این لحاظ واجد شناخت تازاری‌اند؛ ج - گزاره‌های بی‌معنا یا همپیل که به هیچ‌کدام از دو نوع گزاره‌ی فوق‌تعلق ندارند. ویتگنشتاین می‌خواست با این تقسیم‌بندی سناشگریک را از قلمرو شناخت‌های حقیقی براند و در زمره‌ی موهومات قرار دهد.

اثبات‌گرایی حقیقی وین راه ویتگنشتاین را پی گرفتند و مرز علم از غیر علم را معیار تحقیق‌پذیری یا آزمون‌پذیری قرار دادند. گفتند که یک قضیه یا منطقی و همان گویانه است یا معنایش همانا روش تحقیق‌پذیری این قضیه خواهد بود.^(۲۲) جز این دو نوع هر قضیه‌ی ماقبل معنا و تأویل است. بر این اساس قضیه‌ی «فیلاری» است که ما می‌توانیم تک تک مفاهیم به کار رفته در آن را از راه تجربه‌های مکرر محقق کنیم. اما و این «اماره» شالوده‌ی اساسی صورت مسئله‌ای است که نظر بی‌بر در پاسخ بدان یا به عرصه‌ی حیات می‌گذارد. هر گزاره‌ی حقیقی که بیان تجربی ما برای تحقیق مفاهیم قسیمی او باشد خود واجد مفاهیمی است که باید در تجربه محقق شوند. بنابراین ما با تسلسل پیش‌روندی گزاره‌های بی‌بر و خواهیم بود که در نهایت هیچ یک از آن‌ها نمی‌توانند با قطعیت مشخص معنای مطلق گزاره‌ی ماقبل خود در نهایت متضمن معنای فیزیکی اول باشند به علاوه‌ی گزاره‌های تجربی در متداولین قضیه نیز تحقیق کنیم به نحوی برسوند دچار تسلسل قیفرایی متشاهلاً خواهیم شد حاصل این

که دیدگاه اثبات‌گرایی حقیقی وین به بیماری استقرا ناقص دچار است. دیدگاه اثبات‌گرایی حقیقی وین یک مشکل و گرفتاری دیگر هم دارد که اشاره بدان ضروری است. زیرا هر علی که به معیار ارائه خواهد داد خود در برابر این گرفتاری به شدت ناتوان است. قضیه‌ی «فیلاری» اثبات‌گرایی حقیقی وین در نشانه‌ی بیرون آراش سناشگریک از حوری شناخت‌های با معنا بدین نتیجه رسیدند که ظاهر معنای در قضایای سناشگریکی نامی از مشکل زبان است. زیرا کلماتی که ما در زبان روزمره به کار می‌بریم دارای ابهاماتی هستند که نمی‌توانند برای قضایای سناشگریکی شهبه‌ی معنا ایجاد کنند بنابراین آن‌ها به این فکر افتادند که اگر بتوان زبانی ساخت که کلماتی از این ایرادات خارج باشد، آنگاه صورت‌دهی کار می‌بریم دارای ابهاماتی هستند که نمی‌توانند برای شد یا قضیه‌ی صورت‌دهی شده همان گویانه خواهد بود و بداهت منطقی خواهد داشت یا مفاهیمی به موارد تجربی قابل تحلیل خواهد بود و از این طریق تحقیق‌پذیرند این ادعا و تلاش اثبات‌گرایی وین می‌تواند صورت یک دستگاه اصل موضوعی (یا اکسیوما/ک) در آورد. آنگاه همی در حالات آن در چارچوب این دستگاه قضایای قابل خواهد بود.

کورت گوپل ریاضیاتین خواهد بود که با حقیقی وین نیز مرزبندی داشت. مباحث «اصل نامی» اب یا کی را روی دست اثبات‌گرایی ریخت. گوپل «شناخت داد که اصول یا هر دستگاه دیگری که به عنوان حساب در آن توسعه داد تا آن کامل است، به صورت دیگر با فرض هر مجموعه‌ی سازگار از حساب احکام راست حساب وجود دارند که از مجموعه قابل استنتاج نیستند»^(۲۳) نتیجه‌ی اساسی برهان گوپل این بود که در هر زبان قابلیت‌برزی شده که متکی باشد به تعداد معینی از اصول موضوعه، هواره گزاره‌های یافت می‌شوند که راست‌اند، اما به وسیله‌ی اصول موضوعه‌ی مزبور قابل اثبات نیستند. مثال ساده‌ی نظر گوپل، تنازع معروف به «تنازع یک زبان معمولی (یعنی غیر تخصصی) مثل زبان فارسی مجموعه‌ای بسته از واژه‌های و معنی‌ها را می‌تواند. اگر در همین زبان بگوییم: «یکی از اهالی شهر تهران می‌گوید که همه‌ی تهرانی‌ها دروغ‌گویند»، این است که همه‌ی واژه‌ها معنی دارند با یک معنای (پارادوکس) و هر می‌شود. یعنی جمله‌ی فوق‌راست است اگر راست باشد زیرا اگر آن فرد راست بگوید که همه‌ی تهرانی‌ها دروغ‌گویند، دست کم یک تهرانی دروغ‌گو دارد که دروغ‌گو نیست و اگر دروغ بگوید که همه‌ی تهرانی دروغ‌گویند، آنگاه دست کم یک تهرانی وجود دارد که خود دروغ‌گو است.

راسل نشان داده است که این‌گونه تنازعات به همه‌ی دستگاه‌های اصل موضوعی منقذ دارند و مسئله ناشی از استعاده از کلمات زبانی معمولی نیست. وی بدون

ناتند و کار معیار ابطال‌پذیری را تمیز علم از غیر علم بنمایند مسلماً در این صورت باید گزاره‌ای را که می‌گوید بعضی مواد جسمایی خاصیت رادیواکتیو دارند یا بعضی هرومن‌ها سرولان‌ها هستند از قلمرو علم بیرون کنیم؛ زیرا ابطال‌پذیری بستند با همین تاسیس دارند که می‌گوید «بعضی صفات خاوند در آدم هم هسته نیز ابطال‌پذیر نیست و علما علم هم نیست، بنابراین با معیار ابطال‌پذیری علم باید هم از تحقیق درباری صفات خاوند صرف‌نظر کند و هم از پژوهش براساس خاصیت رادیواکتیو بعضی مواد جسمایی چاروی ابطال‌پذیری، نه تنها هم که می‌روند و هم زیاد بل که در رویدادهایش قدرت تمیز نیز از خرپهره را هم ندارد حق ندارد بگوید ابطال‌پذیری بدون محک است که ما براساس سنجش تجربی بودن گزاره‌ها به کار می‌زنیم همین می‌کند که اصل ابطال که نظریه‌ها را بدین دلیل رد می‌کند که قضایای فاکت‌ها نیستند مجبور می‌شود کل علم را رد کند یا مجبور می‌شود بپذیرد که بخش عظیمی از علم غیرقابل رد شدن است.»^(۳۲) معیار آزمون‌پذیری اثبات‌گرایان اگر چه به درد استقرا ناقص مناسبت است اما در تمیز قضایای جزئیه تجربی با مشکل مواجه نیست. با معیار آزمون‌پذیری می‌توان گزاره‌های «بعضی گربه‌ها بخش هستند» را با آزمون نمونه‌ها و اثبات قابلیت آزمون نمونه‌ها از گزاره‌های «بعضی صفات خاوند در انسان هم موجود است» جدا کرد. زیرا قضیه دوم در هیچ‌یک از نمونه‌های قابل آزمون نیست از همین رو تعریف اثبات‌گرایان برای علم نیز با مشکل قضایای جزئیه مواجه نمی‌شود چرا که از این دیدگاه قوانین علمی گزاره‌ها بستند بل که قواعدی هستند برای فراتر رفتن از یک قضیه جزئی به قضیه جزئی دیگر.^(۳۳)

بسیار متوجه می‌شویم که در تمام به سوی معیار ابطال‌پذیری و تلاش برای تعریف جاگانه آن می‌توانیم با اطمینان بگوییم که این معیار نه می‌خواهد معیار حقیقت یا معیار معنا باشد و نه می‌تواند ملاک تمیز امر تجربی از امر غیرتجربی قرار گیرد و تا آن‌جا که امر علمی و تجربی یگانه نباشند شوند ملاکی برای تمیز علم از غیر علم هم نمی‌تواند بود.

اساس می‌توان قضایای علمی را به مثابه زیرمجموعه‌ای از قضایای تجربی تعریف کرد و با تعریف دیگری از علم و ادوات معیار ابطال‌پذیری را گشود. بوبر نیز مسلماً چنین می‌کند بدین ترتیب علم عبارت از مجموعه قضایای تجربی نیست بلکه عبارت از دست‌جمعی صفات متپاوره‌ای است که به صورت ادعاهایی کلی نیست و باوقیت بیان می‌شوند علم حاصل حدیثی‌ها، کشف‌ها، شهودات و تأملاتی نظری است که در قالب قضایای کلیه و به شکل ادعایی نیست و باوقیت صورت‌بندی شده است. بنابراین از آن‌جا که هر علم قضیه‌ای علمی کلی است، بنابراین هر یک که چرا که آزمونش به درد استقرا ناقص دچار می‌شود اما ابطال‌پذیر است چرا که با یک قضیه‌ی شخصی که

بلافاصله از نشان دهد، ابطال خواهد شد. این نقطه‌ها تا به بهای قربانی کردن بخش عظیمی از علم انسانی آخرین پناهگاه و گریزگاه معیار ابطال‌پذیری است. اکنون باید دید که آیا معیار ابطال‌پذیری ارزش آن را دارد که با باری آن قضیه‌ی «بعضی مواد جسمایی خاصیت رادیواکتیو دارند» یا «بعضی هرومن‌ها سرولان‌ها هستند» را از قلمرو علم بیرون برانیم و هم‌همی گربه‌ها شاخ دارنده را وارد قلمرو علم کنیم؟

عکس‌استقرا ناقص و معیار حقیقت

بیست از آن‌که به معنای معیار ابطال‌پذیری و ملزومات منطقی‌اش در این آخرین پناهگاه بپردازیم. می‌خواهیم موقعتاً دو دعوی را بررسی کنیم؛ یکی آن دعوی که معیار ابطال‌پذیری می‌گوید نادر و دیگر آن که با اصرار می‌گوید نادر.

بوبر مدعی است که معیار ابطال‌پذیری معیار راستی گزاره‌ها یا نظریه‌ها حقیقت نیست. بر اساس این معیار می‌توان وجود نظریه‌های علمی متفاوتی را در یک گام یک از یک نظریه‌ها راست است یا بهتر از دیگری است. به عبارتی سوا می‌توان ابطال‌پذیری نیاز دارد بوبر خود را در این‌باره پیرو نظریه‌ی حقیقت «تارسکی» می‌داند که با بر آن، گزاره‌ی راست گزاره‌ای است که با واقعیت منطبق باشد با عنوان مثال گزاره‌ی «هر سفید است» زمانی راست است که «هر سفید باشد». اکنون باید دید که آیا معیار ابطال‌پذیری واقعاً هم مستقل از معیار حقیقت کارایی دارد؟ داعیه‌ی بوبر علیه اثبات‌گرایان این بود که دیدگاه آنان به تسلسل استقرا ناقص مبتلا می‌شود اما تسلسلی که در این‌جا پیش می‌آید مربوط به آزمون‌پذیر بودن نیست. بل که ناظر بر ادوات‌پذیر بودن است. اگر مدعی شویم که گزاره‌ی علمی گزاره‌ای آزمون‌پذیر است و بنابراین فقط یک نمونه را آزمایش کنیم نشان ندادیم که موارد صفت این گزاره آزمون‌پذیر نیست یعنی دست کم در یک مورد قابلیت آزمایش شدن و تجربه‌شدن را دارند آن چه نمی‌توانیم مدعی شویم این است که این گزاره‌ها راست است و در مورد تمام نمونه‌هایی که ناظر بر آن‌هاست صق می‌کند زیرا

امکار، اوضاع، همه، نمونه‌ها وجود ندارند. (۳۴) این مشکل تسلسل و استقرا ناقص زمانی پیش می‌آید که بخواهیم آزمون‌پذیری را معیار راستی بگیریم. به معیار علمیت خود بوبر درکی سوا می‌تواند تعبیر نلارد و به صراحت می‌گوید که مراد اثبات‌گرایان از «تحقیق‌پذیری» همان اثبات‌پذیری گزاره‌های مشاهده‌شده^(۳۵) و (۳۶) اناخته بوده^(۳۷) این است که با استقرا نمی‌توانیم از صحت یک گزاره مطمئن باشیم. به همین دلیل کارایی معیار ابطال‌پذیری دقیقاً در این است که می‌تواند بدون گرفتار شدن در نام تسلسل، کذب یک قضیه را ثابت کند زیرا به نظر بوبر برای اثبات کذب یک قضیه کلی نیاز به بررسی همه‌ی نمونه‌ها نداریم و با اثبات کذب یک

نمونه آن قضیه را از کلیت اناخته‌ها، گزاره‌های کلی را هرگز نمی‌توان از گزاره‌های شخصی نتیجه گرفت. ولی می‌توان با گزاره‌های شخصی گزاره‌های کلی را نقض کرد.^(۳۸) بنابراین معیار ابطال‌پذیری تنها به مثابه معیار راستی می‌تواند نقطه‌ی مقابل نظر اثبات‌گرایان باشد نه به مثابه معیار تمیز علمیت. به نظر من همه‌ی تقاضای بوبر برای این که معیار ابطال‌پذیری را از معیار راستی جدا کند در این نقطه با شکست مواجه می‌شود.

قضیه را بطور دیگری ببینیم. وقتی می‌گوییم قضیه‌ای ابطال‌پذیر است منظورمان این است که از امکان معینی برخوردار است. در این مفهوم امکان باید دقیق‌تر شویم. وقتی می‌گوییم «فلسفه‌ی انتصاف‌پذیر است» و از این بابت با قول تفاوت دارد زیرا «فولاد انتصاف‌پذیر نیست». منظورمان نسبت دادن امکان انتصاف به انتصاف و عدم امکان انتصاف به فولاد است. اما این حرف فقط زمانی درست است که تحت شرایطی معینی، انتصاف واقعاً هم انتصاف بیاید و تحت همان شرایط فولاد انتصاف پیدا نکند. یعنی اگر امر انتصاف‌پذیرترین انتصاف هرگز نتواند تحقق بیابد و به واقعیت بدل شود اظهار فوق جایز نیست. بنابراین وقتی می‌گوییم گزاره‌ای ابطال‌پذیر است منظورمان این است که امکان دارد واقعاً هم ابطال بشود یا ابطال متحقق گردد. اما انتصاف‌پذیری انتصاف را وقتی می‌توانیم بپذیریم که اگر زمانی واقعاً هم انتصاف حاصل کرد بر سر انتصاف یافتنش توافق کنیم. یعنی قبول کنیم که این جمله که می‌گوید «فلسفه‌ی این مورد معین انتصاف یافته است» راست است. نظر به ابطال‌پذیر نیز با پذیرن این خاصیت برخوردار باشد. به عبارت دیگر برای قبول ابطال‌پذیری نظریه باید بپذیریم که گزاره‌ی مبطل، راست است و گرنه نظریه ابطال نشده است.

بوبر می‌تواند مدعی شود که گزاره‌ی مبطل یک قضیه شخصی است و راستی و ناراستی‌اش را باید با معیار دیگری سنجید اما تمیز راستی یا ناراستی این گزاره همواره منوط است به این که آیا همه‌ی شرایط ابطال فراهم بوده‌اند یا نه و اگر بخواهیم همه‌ی شرایط ابطال را بسنجیم، دستگانه باطل گمانده.^(۳۹) تمام راه حل حتا دچار دو باطل می‌شویم. بوبر خود از این معضل نقلی نیست و بر آن است که «می‌توان باطل صرفن دستگانه‌ها را چاریم قواعد بومی دیگری در کار آوریم که تعیین‌کننده دستگانه باطل گمانده.»^(۴۰) تمام راه حل پشاند معیار ابطال‌پذیری را به عنوان معیار تصد علم به یاد می‌دهد. از نظر او ما فقط هنگام ابطال تئوری را می‌پذیریم که فرضیه تجربی تقویت شده‌ای اخص از تئوری بومی که بر پدیده‌ی تکرارپذیر مبطل تئوری دلالت کند. ما این فرضیه را فرضیه مبطل خواهیم خوانده.^(۴۱) بدین ترتیب زنجیره‌ی استدلال بوبر چنین خواهد شد. نظریه‌ی H ابطال‌پذیر است. زیرا می‌تواند معیار بومی که فرضیه‌ی شخصی F ابطال شود اما زمانی ابطال می‌شود. (۴۲) فرضیه‌ی H ابطال‌پذیر می‌شود. این ابطال را تأیید کند و نظریه‌ی H1 چرا

تعلق می‌باشد. این می‌تواند به سه واسطه یک قضیه
B با ابطال ضمیمه پذیرش این ابطال منطوق به وجود
حقیقتی است. B است و - ای غیرالهیانه؛ شرط
ابطال پذیر بودن یک نظریه این است که دست کم یک
قضیه محدود باشد که گزاف پذیر نباشد و شرط
ابطال پذیر بودن این قضیه این است که یک نظریه
ابطال پذیر نیستی گسترده‌ترین معیار ابطال‌پذیری، بر
اساس قضیه‌های منطوق به معیاران ناماد و ناماد، در محتاج
حقیقت منطوق به واقع گزاف نباشد.

هر کسی بخواهد که ابطال‌پذیری معیار حقیقت
است. حق آن که گزاف باشد در عوض وی مدعی
است که ابطال‌پذیری به نام تسلسل گرفتار نیست و آن
را به معیار ابطال‌پذیری منطوق به نام تسلسل
استثنای می‌دهد. حقیقتی دید که چنین نظریه‌ای
حق است. منطوق به نام تسلسل معیار حقیقت
ابطال‌پذیری نیست. هر کس که قائل است ابطال‌پذیری
است. منطوق به نام تسلسل یکی از معیارهای
حقیقت منطوق به نام تسلسل است. حقیقتی می‌توان
حقیقتی معیار حقیقت منطوق به نام تسلسل
حقیقت منطوق به نام تسلسل است. حقیقتی می‌توان
حقیقت منطوق به نام تسلسل است. حقیقتی می‌توان

ابطال‌پذیری بسترسیمه اجتناب از سایر نظریه‌های ممکن
نخواهد بود. ویگنشتاین و به پیروی از او، توماس کوپن،
برآنند که تعلق یک منطوق به یک مفهوم، نه از زاویه
تعریف جامع و مانع آن مفهوم، بلکه از زاویه غنوبینایی یا
شاهد صورت می‌گیرد.^(۲۲)

مفصل مفاهیمی که در قضیه‌ی مبطل به کار
می‌روند تنها از زاویه‌ی تعریف و قضایای کلیه‌ای که
ضمن آن تعریف باشند، گریبانگیز معیار ابطال‌پذیری
می‌باشند. بلکه این مفاهیمی که لحاظ معنا نیز معیار
ابطال‌پذیری را دچار دردمر می‌کنند، معقل معنا به ویژه
از زاویه‌ی رابطه‌ی که معنا با هنجارهای اجتماعی دارد
بیان مهمی در نقد ابطال‌پذیری است و در نهایت
سرانجام نظری ترک اثبات‌گرایانه کوپن را آشکار سازد
این نظریه نقد ابطال‌پذیری که گفتار از جمله می‌تواند
نقد نظریه‌ی به پیور دنیا اما قصد من در این جا این
است که با تعریف این از مفصل معنا شاهددهای
حیوانی و انسانی و اکتشاف ابطال‌پذیری در روایتی خاص
از ویژگی‌های اشکار کنم.

۳- قیاس پذیری

آخرین پاسخ کوپن به مفصل معنا عبارت است از:
نوعی تصمیم‌گیری دلخواهانه که ضامن نهایی آن اجماع
دانشمندان است.^(۲۳) و نقطه‌ی قوت این استدلال را
غیرممکن بودن نقیض آن می‌داند. یعنی اگر چنین
اجماعی در نهایت ممکن نشود باید پذیرفت که زبان
انسانی در ماهیت خویش ناتوان از آب درآمده است. اما
لازمی پذیرفتن چنین نقیضی این است که ما زبان را
از زبان معمولی و هر زبان نظریه‌ی شده (را) دستگاہی
اصل موضوعی (اکیسوماتیک) بدانیم که اثبات هر
قضیه‌ی دلخواهی در چارچوب آن ممکن است. در حالی
که با آنچه از کورت گودل نقل کردیم، قبول چنین
دستگاهی دست کمیردپذیری نیست. پیور می‌گوید
«دانشمندان گودل (و چرچ) بر سرنوشت یکی از آموزه‌های
محبوب اباتی‌گری (و مورد تفر من) مهر تأیید نهاده
مقصود این آموزه ویگنشتاین است که معمایی
وجود ندارد، اگر سوال قابل طرح باشد، همیشه پاسخ به
آن در دسترس است»^(۲۴) و مازگودل اموختیم که «دستا
سی توماس روش‌های حل مسائل را کامل کنیم»^(۲۵) (۲۶)
همه این دلایل نه تنها بر آموزه‌ی محبوب اباتی‌گری،
بلکه بر معیار محبوب ابطال‌پذیری پیور نیز مهر ابطال
می‌زنند.

زیرا اگر زمانی اجماع نهایی مورد نظر پیور حاصل
نشود، ابراد از ماهیت زبان نیستی میل‌که از تلقی
اکیسوماتیک کوپن از آن است، زمانی کارناپ در مورد
هایدگر گفته بود که به نظر هایدگر اگر در سخنان او
تناقضی مشاهده شد، این امر به زبان اصل عدم تناقض
است، نه هایدگر.^(۲۸) و من می‌گویم، اگر در زمان عادی
هر زبان قابل‌تجزیه شده تناقضات ممکن‌اند، این امر به
ضرر پیور است نه زبان.

مسئله اجماع نهایی اشکار سازنده‌ی یکی از

مهم‌ترین ملاحظات منطقی نظریه‌ی پیور است و باید از
جبهه دیگری نیز مورد توجه واقع شود. هر کس پیور در
استدلال اجماع نهایی این است که به هر حال واحدی
وجود دارد که همگی گزاره‌ها بدان تحویل‌پذیرند یا
می‌توانند یا آن قیاس منطوق و تحویل‌پذیری گزاره‌ها، به
معنی اکتسابی ترجمه‌پذیری‌شان به اصل یا منشأی واحد
است. برای گشتودن این مفصل در نظر پیور باید ببینیم که
اساس نظریات منطقی و واقعی ابطال، فارغ از این که
ابطال‌پذیری معیار تمیز علم از غیرعلم باشد یا نه،
چیستند.

لازمی پذیرفتن این امر که یک قضیه با یک
اظهار دربارهِ واقعیت ابطال شده یا به متابه ناراست
اشکار شده است، این است که اولاً، به لحاظ عینی
نقطه‌ی رجوع واحدی به متابه حقیقت واقع وجود داشته
باشد و ثانیاً، به لحاظ ذهنی دستگاہ فاعلی به متابه
قاعده‌ی بازی موجود باشد که رابطه‌ی ترتیب و توالی و
استنتاج گزاره‌ها را تنظیم نماید. به عبارت دیگر اگر
گزاره‌ی «الفه» می‌گوید «ا» همراه به دنبال امر B
می‌آید، ابطال آن به لحاظ نفس منطوق است به فقدان
رابطه‌ی آدمای بین A و B و به لحاظ ذهنی منطوق است
به این که در قاعده‌ی بازی گزاره‌های «الف راست است»
و «الف راست نیست»، هر دو راست نباشند. پیور خود
درباره‌ی این چه من شرط قضیه‌ی من تمام می‌گوید
«حس‌های آزمون‌پذیر به هر صورت محس‌هایی
درباره‌ی حقیقت واقع‌اند»^(۲۹) و آنچه امر شرط ذهنی
نامیدم «قواعد به کار بردن کلمات» و به خصوص
جمله‌ها «قلمداد می‌کند».^(۳۰)

اما لازمی ضمن شرطی، یعنی لازمی امکان
ابطال، اعتراف به ضرورت و اهمیت رابطه‌ی علمی در
قوانین علمی است. اگر وظیفه‌ی علم این است که در
همه‌ی رخدادهای طبیعت و در زندگی انسان به دنبال
ارتباطات قانونمندی بگردد، نگاه باید تصدیق کرد که
پیش شرط اشکارناپذیری چنین کاری این است که چنین
ارتباطات قانونمندی واقعاً موجود باشد (شرط عینی) و در
کلاس روشن قابل بیان (شرط ذهنی) باشند. در این
مستندات که ماز قانون علم طبیعت از جزئی بودن همگی
جریان‌ات در طبیعت و در جهان هستی به موجب این
قانون سخن می‌گویم.^(۳۱) (۳۲) (۳۳) (۳۴) (۳۵) (۳۶) (۳۷) (۳۸) (۳۹)
به این گفتار اولاً افزودیم با این تعریف ماکس پلانک، از
جبرگرایی و با شرایطی که برای امکان ابطال تعریف
کردیم، اولاً «فاسمی‌گرایی» (indeterminism)
ادعایی پیور یا معیار ابطال‌پذیری‌اش نامسازگار است و
ثانیاً موضع پیور نسبت به علیت دست کم بنا به
ضرورت‌های معیار ابطال‌پذیری، و لنگرگانه است. او
مدعی است که نه با علیت مخالف و نه با آن موافق است.
قطعه به این که آن را از قلمرو علم بیرون رانده واقعی
است.

بنا براین معیار ابطال‌پذیری، بر خلاف ادعای مکور
پیور و بیورشان، نه تنها ملزم به پذیرش اصل علیت
است، بلکه الزاماً منطوق و مشروط به جرمی‌ترین نوع

چهرگرای استه و برین برون آن، نه قیاس‌پذیری شرایط عینی‌اش ممکن است و نه ترجمه‌پذیری شرایط ذهنی‌اش. تا جایی که به شرط عینی مربوط است، حقیقت واقع مجاز نیست بیش از یک وجه پور داشته باشد و تا جایی که به شرط ذهنی‌اش مربوط است، قاعدی بازی سایه از اصول منطبق صوری یا منطبق در ارزش تجاوز کند.

ضمیمان و فیرکنان در برابر این پرسش که آیا اثر هیولم تنها یک مولکول است یا سه نمون تردید یا شکی نیست. می‌دهند که با یکدیگر تعارض دارند برای ضمیمان یک نم هیولم تنها یک مولکول است زیرا در برنو تئوری جنبش گازها چنین رفتار دارد برای فیرکنان یک مولکول نیست زیرا طیف مولکولی ندارد.⁽⁵⁷⁾ اگر این دو پاسخ قابل تحویل به امر واقع واحدی نباشند گفتنی به گردن واقعیت نیست بلکه به عهده واقع‌گرایی نوع جدید و شرط لازم معیار ابطال‌پذیری اوست از سوی دیگر نظر پوپر را مبنی بر این که فضایی ریاضی - منطقی توصیف حقیقت واقع نیستند⁽⁵⁸⁾ دست کم به لحاظ ملزومات معیار ابطال‌پذیری نمی‌توان حدی گرفت. زیرا تحول‌پذیری بودن شرط ذهنی امکان ابطال، تنها با ملحوظ داشتن علم و دانش واحد⁽⁵⁹⁾ قابل تأمین است.

قیاسی ارسطو و ایشیتس از این زاویه برای تمیز چارچگاه پوپر راه‌گشاست. ارسطو می‌گوید «پورس این که همه یا کامل» یا «واحد یا هم‌چو» یا «همان» یا «فیر» چیست و طبعی یک هندستان نیست بلکه او هندستان از فرض مسلم اینها آغاز می‌کند.⁽⁶⁰⁾ بنابراین بناهت هندسی اقلیدسی ناشی از بناهت اصول و توابع منطبق به مثابه «قوانین اندیشه است هندسی اقلیدسی بدیهی است چرا که خلاف آن خلاف قواعد و قوانین عقل خواهد بود. در مقابل ایشیتس بر آن است که «منطقی‌ترین نظریه ریاضی به خودی خود ضامن حقیقت نیست»⁽⁶¹⁾ و ما نمی‌دانیم و آیا هندسی فضاها بی و سمت کیهانی در مجموع اقلیدسی است یا نه اقلیدسی.⁽⁶²⁾ این خطای فاش که «فروپرتی منطقی و مقدم بر تجربه سایه هندسی اقلیدسی و مفهوم فضای منطبق به آن بود از این واقعیت پورس‌خاست که شالودنی تجربی هندسی اقلیدسی به دست فراموش شده بود»⁽⁶³⁾

نتیجه این که بناهت اصول ریاضی یا هندسی اقلیدسی نمی‌تواند از بناهت اصول منطقی ناشی باشد اما چنین نتیجه‌ای با فرض تحلیلی‌ناپذیری منطبق در ارزش سازگار نیست و پوپر که هرگز از این فرض چشم‌پوشی نکرده است هر چه بگوید چارهای جز تبعیت از ارسطو ندارد پوپر علی‌رغم همه ملاحظاتی در این باب منطبق در ارزش و اساساً آن چه را می‌توان در اصطلاحی بلاذیق «خرد یونانی - غربی» دانسته معیاری متغالی می‌داند که از هر گونه تردید و تشکیک مبرا است در نهایت همین خرد معیاری است که برای شرط ذهنی امکان ابطال، نقش سنجی واحد را ایفا می‌کند.

به نظر من «ناسمبیتی‌گری» پوپر دروغین «واقع‌گرایی‌ناش یک وجهی و «خردگرایی‌ناش محدود و محصور است.

پوپر می‌گوید: «مسلماً ترجیح یک تئوری بر تئوری‌های دیگر هیچ ربطی به تقویت تجربی گزاره‌های سازنده آن تئوری ندارد و موقوف به تحویل منطبق آن بر معیاری نیست، بل که ما آن تئوری را برمی‌گزیم که در عرض رقابت با تئوری‌های دیگر پایدار بماند و اصاح بودنش را برای بقا در جریان انتخاب طبیعی بر مسند ثبوت بنشانده»⁽⁶⁴⁾ اگر چنین باشد پوپر نه تنها از زیر بار ضرورت تحویل‌پذیری شرایط عینی و ذهنی ابطال‌ناش غالی کرده است بلکه اساساً حیات و پیشرفت واقعی علم را از حوزه ادعایی «حس‌ها و ابطال‌ها» بیرون برده است.

۱.۱ ابطال‌پذیری و وجوه واقعیت

از جمله مواردی که به برکت معیاری ابطال‌پذیری از قلمرو علم وانده می‌شوند، گزاره‌ها یا قضا یا بی‌هسته که به اصطلاح «مسر منطقی» و بیان کنند. (پیش از این اشاره کردم که روش نیز در کتاب «علم چیست فلسفه چیست» این مورد را از مواردی می‌داند که به وسیله معیار ابطال‌پذیری، «غیر علمی» خواهند بود). گزاره‌ی بیان‌کننده‌ی حصر منطقی گزاره‌ی است که وقوع و عدم وقوع یک رویداد را در زمان واحد است. مثلاً اگر بگوییم «فردا یا باران می‌بارد یا باران نمی‌بارد» اظهاری که قابل ابطال نیست است. این گزاره را برای سهولت بکاریم گزاره «باران» به عبارت دیگر هیچ گزاره‌ی وجود ندارد که بتواند تجربه‌ای را بیان کند که آن تجربه مال بر ابطال گزاره «باران» باشد. اگر فردا باران نبارد گزاره ابطال‌ناشده است. چرا که گزاره «باران» نباریدن باران را نیز پیشگویی کرده است. از ادعای پوپر و منافع معیار ابطال‌پذیری این است که گزاره «فردا یا باران می‌بارد یا باران نمی‌بارد» واجد خسری دربارهی واقعیت نیست و از آن رو که همان‌گویی است، ابطال‌پذیر هم نیست. اما بنا به معیار ابطال‌پذیری از آغاز فرود است که گزاره‌های همان‌گونه‌ها را خارج از قلمرو علم بدلیسیم اکنون می‌خواهیم مسعلاشت را که این جنبه معیار ابطال‌پذیری دارد. قدم به قدم، از رابطه‌ی معیار مزبور با ریاضیات و منطبق گرفته تا نظریه‌های احتمالات و در نهایت چندگانگی وجوه واقعیت و در نتیجه ضعیف‌ترین حلقه‌ی معیار ابطال‌پذیری تعجب‌کننده است.

الف - پوپر بر خلاف وینگشتاین و اثبات‌گرایان حلقه‌ی وین گزاره‌ها را به سه دسته تقسیم می‌کند:

۱. گزاره‌های همان‌گونه‌ها که راستی‌شان و بنا بر این معیار ابطال‌پذیری‌شان به واسطه‌ی خصلت بدیهی عقلی و ابطال تجربی‌شان است. مثل منطقی و ریاضیات.
۲. گزاره‌های علمی و تجربی که باید ابطال‌پذیر باشند.

۳- گزاره‌های غیرعلمی که نه همان‌گونه‌اند و نه ابطال‌پذیرند.
این دسته سوم برای پوپر قلمرو اخلاق، فلسفه و متافیزیک است.

با این ترتیب ما فقط زمانی می‌توانیم گزاره‌ی «باران» را از قلمرو گزاره‌های ضمنی حذف کنیم که برای ما عنوان «علمی» و «تجربی» کاملاً بر هم منطبق باشند. به سخن دیگر ما می‌توانیم از «علم» و «منطقی» و «غیر ریاضیات» سخن بگوییم و گزاره‌های این علم را کاملاً ابطال‌ناپذیر بدانیم. زیرا راستی گزاره‌های این علوم به روش تجربی و تنها از طریق تحقیق در روند استدلال آشکار می‌شود. شرط مسئله این است که بخش دیگر علم را بخش تجربی علم تلقی نساییم و معیار ابطال‌پذیری را معیاری برای تمیز این بخش با این نوع علم از غیر علم بدانیم. اما چنین شرطی با معیار ابطال‌پذیری سازگار نیست و ما پیش از این دیدیم که این معیار نمی‌تواند همهی گزاره‌های ابطال‌ناپذیر را غیر تجربی اعلام کند. نمانش همهی قضایای جزئی، مثل بعضی هورمن‌ها سرطانی هستند یا بعضی گربه‌ها بغش هستند.

ب- گزاره‌ی «فردا یا باران می‌بارد یا باران نمی‌بارد» یک قضیه‌ی منصفه است. این قضیه می‌تواند به لحاظ ساختمان نحوی (Syntaktische Struktur) خود شقوق مختلف و متضاد را شامل شود و از این رو می‌تواند همان‌گونه باشد اما پیچیده و طرفداران وی چگونه می‌خواهند از این مقدمه تجاوز کرده ساختار نحوی همان‌گونه‌ها این جمله مانع از آن خواهد شد که این جمله تحت شرایطی گزاره‌شکر موقعیت تجربی و بی‌طرفی باشند به سخن دیگر، طرفداران معیار ابطال‌پذیری چگونه می‌توانند موقعیت تجربی معنی را که فقط در یک قضیه منصفه بیان می‌شوند از کل زبان و واقعیت حذف کنند برای روشن شدن مسئله می‌توانیم گزاره‌ی فوق را به طرز صورت‌بندی جدید ساختار نحوی همان‌گونه‌ها نشان. مانع بار ما نیز تجربی‌اش نشود می‌گوییم «فردا به احتمال ۷۰ درصد باران می‌بارد». این جمله نیز بی‌الفاظ از لحاظ ساختمان نحوی لغوی با جمله اول ندارد. زیرا می‌گوید «فردا به احتمال ۷۰ درصد باران می‌بارد یا به احتمال ۳۰ درصد باران می‌بارد». اما معیار ابطال‌پذیری قصد ندارد جمله‌ی دوم را از قلمرو علم بیرون کند و آن را ابطال‌پذیر ارزیابی می‌کند. در حالی که تفاوت این جمله با جمله «باران» فقط در میزان احتمال است. یعنی اگر ما می‌گفتیم «فردا یا به احتمال ۵۰ درصد باران می‌بارد یا به احتمال ۵۰ درصد باران نمی‌بارد» دچار حصر منطقی نشده بودیم؟ مسئله این است که آیا حصرهای تجربی می‌توانند گزاره‌ها را از قلمرو واقعیت و در نتیجه ضعیف‌ترین حلقه‌ی معیار ابطال‌پذیری تعجب‌کننده است.

پندار؛ آیا نمی‌توان حکم «هر انسانی فانی است» را نتیجه استقرایی چند هزار سال دانست که در مورد معادین گذشته خوبی صادق است و تا آنجا که اعتبار حکم استقرایی اجازه می‌دهد بر همه معاصرین آینده خوبی نیز منطبق خواهد بود. در این مورد که این حکم سلامت ماقبل تجربی و استعلائی ندارد می‌توان از جمله نظریات کاسپرو استادگر که بر آن است در فکر انسان بدوی، مرگ حقیقت یک پدیده طبیعی نیست که از قوانین کلی تبعیت می‌کند «مرگ یک امر ضروری نیست، بلکه عرضی است» و مفهوم فانی بودن طبیعی و ذاتی انسان، مفهومی است که نسبت به فکر اساطیری و دینی بیوی یک سره بیگانه است» (۷۰). بنابراین اگر زمانی انسان‌هایی وجود داشتند تا هنوز در مناطقی از جهان وجود دارند که مرگ را یک امر طبیعی و ضروری تلقی نمی‌کند، می‌توان منطقاً پذیرفت که اظهار به فانی بودن انسان برای این انسان‌ها نامناسب است. تجربی است.

با این حال کماکان یک راه حل باقی است و ما می‌توانیم این قضیه را قضیه‌ای علمی بنامیم. بنایه معیار پوردا، برای علمی بودنش، این قضیه باید ابطال‌پذیر باشد و لازمه ابطال‌پذیری بودنش این است که بتوان در تجربه آزموه کرد دست کم یک انسان وجود دارد که فانی نبوده یا فانی نیست، البته نه سابقه‌ای چنین تجربه‌ای را در گذشته می‌توان یافت و نه قابل آزمون در زمان حال است. با این حال این امر را نمی‌تواند استنادی نامعلوم موقوف کرد شاید روزی انسانی پیدا شود که فانی نباشد ولی معیار ابطال‌پذیری احکامی که تجربه‌ای منطبق باه شرایط نامعلوم و ناممکن موقوف می‌کنند علمی نمی‌دانند پس تکلیف قضیه «هر انسانی فانی است» که کلی است و می‌تواند اعتبار تجربی هم داشته باشد چیست؟ این نکته که در ارتباط با معیار ابطال‌پذیری خالی از اهمیت نیست زیرا در قلمرو فیزیک نظریه‌های علمی بسیار مهم و برجسته‌ای وجود دارند که آزمایش خلاف ادعای خودی را مستبعد اعلام می‌کنند. نظریه پلانک در مورد کمترین مقدار، یا ثابت پلانک و نظریه اینشتین در مورد پیشترین سرعت، از این جمله‌اند.

فرضیه‌ای که مدعی است «هر اتم هیدرژن مرکب از سه ذره بنیادی است» مسلماً با معیار ابطال‌پذیری خوشایلی دارد زیرا ادعای خود را به میان تجربه‌های ممکن می‌فرستد و امکان تجربی را که ابطال‌کننده این فرضیه باشد به لحاظ وجودی و ماهوی، مستثنی نمی‌کند. به سخن دیگر صاحب نظریه فوق می‌تواند بپذیرد، یا حتا خود در راه آن تلاش کند، که روزی با پیشرفت علم و تکامل دستگاه‌های اندازه‌گیری روشن شود که اتم هیدرژن بیشتر از سه ذره دارد یا اساساً مرکب از ذرات منفک نیست و از لبری ذرات تشکیل شده است. بنابراین تجربه و استعلائی یا معیای مادیی آزمایش تناقضی وجودی ندارد اما نظریه‌ای نسبت عموماً مدعی است که در مرتعی واقعی بیشتر از ۳۰۰۰۰ کلوپتر در ثانیه نمی‌تواند فعلیت پیدا کند یا به نظر

پلانکه یک فاصله‌ای واقعی نمی‌تواند از حداقل میاری که به «ثابت پلانکه» معروف است، کمتر باشد این دو نظریه از این رو ابطال‌پذیر نیستند که تجربه‌ی منطبق با غیرممکن اعلام می‌کنند یعنی امکان تجربه‌ی منطبق برطبی به پیشرفت علم یا دستگاه‌های اندازه‌گیری ندارد بل که با ذات و ناموس واقعیت در تضاد خواهد بود.

در مواجهه با این نظریه‌ها، معیار ابطال‌پذیری باز هم بر سر دو راهی مندرج در ذات خویش قرار می‌گیرد یا باید اعلام کند که این نظریه‌ها راست نیستند و به همین دلیل نمی‌توانند ابطال‌پذیر باشند که در این صورت دیگر معیار تمیز علم از غیرعلم نیست و به معیار حقیقت مبدل شده است یا این که باید پیشرفته‌ترین و عظیم‌ترین قلمرو فیزیک را یک سره به وادی متافیزیک یا شاید زمین بی‌صاحب بین فیزیک و منطق برانند. مشکل بسیار مهم دیگری که در مواجهه با این گونه نظرات گریزناپذیر معیار ابطال‌پذیری می‌شود، رابطه نظریات تصور و ریاضی واقعیت تجربی است. می‌تواند است که بنا به تصور ریاضی واقعیت فاصله‌ها همواره می‌توان یک مقدار را تا بی‌نهایت مرتبه تقسیم کرد و متوقف شدن در یک نقطه‌ی نهایی، در انتزاع ریاضی قابل تصور نیست. اما اگر بپذیریم که در این مورد واقعیت ناقص تصور ریاضی واقعیت است. در آن صورت نمی‌توانیم اصل همانی را که بنیاد این تصور ریاضی است، هم فسر می‌پذیرد پسور در مقاله «دیالکتیک چیست» (۷۱) که این همه محبوب بیرون با عمامه و بی‌عمامه اوست نشان می‌دهد که اصل همانی را یکی از اصول فهم واقعیت تلقی نمی‌کنند. اصلی که بتواند برای آن مثلاً معارضش با رقیب دیالکتیک داشته، نردوا اصل همانی اصل بلامعارضش اندیشه است. در حالی که پذیرش امکان منطق‌های چند ارزشی برای فهم قلمروهای معنی از واقعیت، بی‌معنی و ناممکن است.

۱۰- تلقی معیار پوردا از خویش

در طرح خطوط عمده نقد معیار ابطال‌پذیری دو نکته دیگر نیز نباید ناکفته بمانند. یکی مقدمه‌ی انسان‌شناسانه این معیار و دیگری تآوری‌اش نسبت به خویش.

۱- پوردا بر نقد استلال استقرایی مدعی است که «نقطه‌ی عزیمت ما مشاهدات نیستند، بلکه مسئله‌ها هستند تا مسائل علمی یا مسائل یک نظریه که دچار گرفتاری شده است» (۷۲) به نظر او ما در شناخت از مشاهده و تجربه آغاز نمی‌کنیم، بلکه در مواجهه با مسائل، فرضیه‌ای طرح می‌کنیم که می‌توانند ابطال شوند. اما ما زمانی می‌توانیم با مسئله مواجه شویم که با انتظاری معینی به سوی موضوع شناخت برویم. یعنی همواره باید با تصویری نسبت به واقعیت داشته باشیم و بدون تطابق رویدادی معین در واقعیت با تصویری که ما از تاریخ برای‌مان مسئله‌برانگیز شود طبیعی

است که پوردا منکر این پیش شرط نیست، یعنی قبول دارد که لازمه‌ی صحت و کارایی نظری وی پیرامون علم و معیار ابطال‌پذیری، پذیرفتن این توهمات پیشنی است. اما اگر ما در سیری قیفرایی به عقب برویم و بخوابیم نخستین شناخت‌های انسان - کودک یا انسان اولیه - را از این زاویه بسنجیم، باید استنکاف کنیم که شناخت هنوز انسان نشده است. اولین کارهای ما معجز به انسان‌ها پیشنی است. پوردا بر این باره حتماً نکات مهمی به تفصیل می‌رود و مدعی می‌شود هر حیوان نیز با توقعات و انتظارات معینی متولد می‌شود (۷۳) در این که پوردا معیار است چنین نظری داشته باشد توده‌ی توده‌ی نیست و در این امر که کل ساختمان شناخت‌نامانماش بر این تکرش انسان‌نامانه متکی است و بنابراین می‌تواند با انبات خلاف آن در صورت بیگمانی است. مسئله‌ی این امر چاست ک پوردا «فشیوی استعلاط محتمل» را از آن رو برمی‌دارد می‌داند که به تسلسل بی‌پروا می‌باشد «فطری‌انگاری» متوسل خواهد شد می‌نویسد: «انتباط درجه‌ای از احتمال به گزاره‌های استقرایی همچون باید به حکم اصل معجز استعلاط باشد - و اصل این را نیز باید بر بنیاتی استوار داشت - چاره‌ی مشکل در اعلام «احتمال صق» اصل معجز استعلاط در نقد منطق استقرایی، است. خلاصه این که شیوه استعلاط محتمل» یا منطق احتمالات، همانند سایر انواع منطق استقرایی یا به تسلسل بی‌پروا می‌کشد یا به پناه فطری‌انگاری می‌گریزد» (۷۴) بدین ترتیب دلایل پوردا در نقد منطق استقرایی، استانی آن بر «فطری‌انگاری» است. حال کما آن که دیدیم مقدمه‌ی انکارناپذیر نظر پوردا پذیرفتن استعدادهای و توقعاتی فطری، در انسان و حتا در حیوان است. زیرا بدون آن تصور مسئله نخستین و فرضیه‌ی نخستین غیرممکن خواهد شد. زیرا فطری‌انگاری حکیم بنیاتی گفته است: هیچ چیزی را نمی‌شود به برهان ثابت کرد زیرا نتیجه باید از مقدمات حاصل گردد و انبات مقدمات خود محتاج به برهان است و این مستلزم تسلسل است و باطل» (۷۵) مگر آن که بپذیریم که نخستین حکیم به‌بافت فطری دارد و پوردا فقط دستگاه قیاسی استدلالتش در نهایت از پذیرش آن گریزی نخواهد داشت.

۲- معیار ویگنشتاین و انبات‌گرایان حلقه‌ی وین علم و غیرعلم را به مثابه گزاره‌های با معنا و بی‌معنا از یکدیگر متمایز می‌سازد. این معیار مکرراً از این لحاظ مورد انتقاد قرار گرفته که معلوم نیست خود به چه حوزای تعلق دارد و در نهایت، از آن جا که نه همان‌گونه است و نه به حوزهی علم تعلق دارد فقط می‌تواند غیر علمی و بی‌معنا باشد. ویگنشتاین این تناقض را چنین توجیح می‌کند که ما با نردبان این معیار به پیام شناخت علمی می‌رسیم و از آن پس دیگر بدان نیازی نداریم. از همین زاویه می‌توان جایگاه معیار ابطال‌پذیری را هم در مورد معیانه قرار داد. می‌توان پرسید گزاره‌ی «هر گزاره‌ی علمی ابطال‌پذیر است» به چه حوزی تعلق دارد؟ پوردا که به متافیزیک مهر بی‌معنایی نروده است می‌تواند با چندان آسوده معیار خویش را متعلق به قلمرو

17- Roy Bhaskar, Reclaiming Reality, A Critical Introduction to Contemporary Physical, Verso 1989, P. 29.

۱۸- برتولدزاسل، تاریخ فلسفه غرب، ترجمه‌ی نجف پوراندیشی، نشر پروژا، تهران، ۱۳۶۵، جلد دوم، ص ۸۶.

۱۹- همان.

۲۰- همان، ص ۹۲۲.

۲۱- منبع ۷، ص ۷۹.

۲۲- برای آشنایی با دیدگاه ابیات‌گرایان حلقه‌ی وین و اصل تحقیق‌پذیری از جمله نگاه کشید به: سعادت‌الدین خورشیدی، پژوهش‌های فلسفی، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۶۱.

۲۳- ارنست ناگل، ج. نیومن و آلرد تارسکی، برهان کوش و حقیقت و برهان، ترجمه‌ی محمد اردشیر، انتشارات مولی، تهران ۱۳۶۶، ص ۵۹.

۲۴- همان‌جا، ص ۲۲.

۲۵- منبع ۲، ص ۳۲۶.

۲۶- بلور در زندگی‌نامه‌ی خود می‌نویسد: «اسروژه همه می‌دانند که پژوهش‌های منطقی جزء متعلقات است.

۲۷- هرکند ده‌نمبار، «م. تاران لیس سؤال را هم پیش کشید که «مسئله مرگ این لحظه کی بوده؟ یا برسد که «چه کسی پژوهش‌های منطقی را سرزده» مقاله‌ی تاریخی پاسور این سؤال را پیش نمی‌کند. هرچا خون این لحظه به گردن خود بنده افتاده باشد. ولی گویا بوده من چنین قصدی نداشتیم. (نگاه کشید به منبع ۲۲، ص ۱۰۳).

۲۷- به نقل از مقاله‌ی جان پاسور تحت عنوان «پژوهش‌های منطقی چیست؟» ترجمه‌ی فارسی، در منبع ۲۲، ص ۳۲۳.

۲۸- همان.

۲۹- پور: منطق اکتشاف علمی، به نقل از منبع ۱، ص ۳۰۹. در حدس‌ها و ابطال‌ها می‌نویسد: «متافیزیک در حین آن‌که علم نیست، مستلزم آن نیست می‌باشد» «ملاک تحقیق‌پذیری همه نظریه‌های علمی [یا قوانین طبیعت] را از قلمرو منمن خارج می‌کند، چه این‌ها نیز بیش از آن‌چه به اصطلاح قضایای

کاذب متافیزیک‌های خوانده می‌شود قابل منجر شدن به گزارش‌های مشاهده‌ای نیستند. بنابراین ملاک معنی ما را به تعیین مرزهای درون منمن میان علم و متافیزیک می‌کشاند. (ص ۳۱۵ و ۳۲۵).

۳۰- منوچهر بزرگمهر، فلسفه تحقیق منطقی، انتشارات خوارزمی، تهران ۱۳۵۷، ص ۱۶۵.

۳۱- عبدالکریم سروش، علم چیست، فلسفه چیست؟ مؤسسه فرهنگی صراط، تهران ۱۳۶۸، ص ۳۵. سروش می‌نویسد: «عقل بسیار دیگری وجود دارند که سخنی را ابطال پذیر (و لذا غیرعلمی) می‌کنند. از آن جمله است: ۱- توتولوژیک بودن (تکراری بودن سخن یا

ش. کارل پور: منطق اکتشاف علمی، ترجمه‌ی سید حسین کمالی، ویراسته‌ی عبدالکریم سروش، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۷۰، ص ۶۰. پور می‌نویسد: «مراد من از الفاظ «عینی» و «ذهنی» بی‌شابهت به مقصود کانت از آن‌ها نیست، وی صفت «عینیت» را به معرفت علمی اطلاق می‌کند تا تصویب‌پذیری بودن آن مستقل از فهم و پندار آن و ان نشان دهد. در نزد وی دلیل «عینی» آن است که علی‌الاصول همه‌کس بتواند آن را بفهمد و استناد کند. کانت می‌نویسد: «امری که همه‌ی عاقلان تصدیقش کنند بر مبنای عینی و کافی استناد است.»

۳۲- ورنر هایزینبرگ، جزء و کل، ترجمه‌ی حسین منعمی همدانی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران ۱۳۶۸، ص ۸۹.

به نظر پور «مدروزه می‌دانیم که دنیای عینی قرن نوزدهم یک حالت حدی و آرمانی بوده است و واقعیت ندارد. البته شک نیست که حتا در برخوردهای بعدی مان با واقعیت باز مجبوریم جنبه‌ی عینی را از جنبه‌ی ذهنی جدا کنیم. موزی میا این دو بکشیم، اما چایی که باید این سرز را داشته‌ی ممکن است به نحوه‌ی نگرش ما به امور بستگی داشته باشد؛ یعنی تا حدودی سخن آن را به دلخواه انتخاب کرد.»

۳۳- آلبرت اینشتین، فیزیک و واقعیت، ترجمه‌ی محمدرضا خواجه‌پور، انتشارات خوارزمی، تهران ۱۳۶۳، ص ۱۰۷.

۳۴- همان‌جا، ص ۱۰۶. وی در ادامه می‌نویسد: «در مورد مقایسه خط مستقیم، صفحه سه بعدی بودن و درستی قضیه فیتاغورث نیز همین را می‌توان گفت. حتا نظریه‌ی بیوستر نیز به هیچ وجه همراه با سرشت انباشته‌ی آدمی نیاوده است.»

۳۵- Peter Dews, Logic of Disintegration (Post - Structuralist thought and the Claims of Critical Theory), Verso, 1987, P.112.

۳۶- همان.

۳۷- برای آشنایی با این دیدگاه نگاه کشید به: Paul Feyerabend, Against Method, Verso, 1975.

۳۸- همان‌جا، ص ۳۰۶.

۳۹- لوتویگ ویستگنشتاین، رساله‌ی فلسفی - منطقی، به نقل از: حبیب ساعی، «نقدی بر سیستهای شناخته، اندیشه و پیکار، شماره ۲، ص ۲۹۶۵. ۴۰- نقل از گفتگو با پرفسور اتوروسلر (Otto Rosler) یکی از سادفان نظریه‌ی عدم تعین (Chaoestheorie) از: Andreas Senker, "Ein Genie und Seine Streiche", Die Zeit, 2 Juni 1995, S.42.

۴۱- Jurgen Habermas, "Analytische Wissenschaftstheorie und Dialektik", in: Logik der Sozialwissenschaft, Suhrkamp

متافیزیک بلداند. به این حال او توانسته از این وسوسه دوری کند که معیار ابطال‌پذیری را به نحوی در مورد خود این معیار نیز صادق بلداند و بدین ترتیب «زمین پس‌صاحبه» دیگری سیافرمانه کند معیار معیار ابطال‌پذیری گردد. پرسش این است که راستی و حقیقت معیار ابطال‌پذیری را چگونه می‌توان مستجد روشن است که نمی‌توان صحت آن را به بهداشت منطقی استناد کرد. از طرف دیگر نمی‌توان اعتبار آن را از کارایی‌اش نتیجه گرفت، زیرا در آن صورت سنجش بی‌معنا خواهد شد. یعنی نمی‌توانیم معیار ابطال‌پذیری اعتبار دارد چون راست است این تحمیل حاصل خواهد بود. اما یک راه دیگر می‌ماند و پور سعی می‌کند از این دیدگاه نظریات فلسفی (که ابطال‌پذیری هستند) می‌گوید باید ببینیم آن‌ها منمن حل چه مسئله‌ای هستند و سپس اوزایی کنیم که آیا واقعاً از عهده‌ی راه حلی که وعده‌اش را می‌دهند بر می‌آیند یا نه. اما این شیوه‌ی استدلال نه تنها به خودی می‌تواند در مورد فرضیه‌های ابطال‌پذیر هم به کار رود بل که اساساً صورت‌بندی دیگری است برای معیار ابطال‌پذیری. دیدیم که از نظر پور ما نه شاهدی بل که از مسئله آغاز می‌کنیم. پس سنجش بر حرکت معیار این است که با مسئله مواجه می‌شود و وعده‌اش حش (از یک فرضیه) می‌دهد و برای سنجش آن می‌توانیم ... که آیا به وسعش وقت کرده‌اند یا نه، از این طریق که بگویند آن را ابطال کنیم و سادام که نتوانستیم ابطالش کنیم به اعتبارش متوقف باشیم. بنابراین تنها تعارضی که باقی می‌ماند و ما در سراسر این نوشته‌ی کشیدیم تا کارایی‌اش را بر ملا بزنیم این است که در علم ابطال‌پذیر هسته در فلسفه نیست. اگر پور نخواسته باشد در کسب اعتبار برای معیار ابطال‌پذیری تقلب کند آخرت بر منمن این خواهد بود که اگر معیار ابطال‌پذیری به حوزه‌ی فلسفه متعلق است و امکان ابطالش وجود ندارد اعتبارش را چگونه باید سنجیم؟ ادعای این که معیار ابطال‌پذیری قضیاتی است که در دستگاه قضایی و اکتسیمیوماتیک قواعد بازی علم تجربی (آیات می‌شود (۷۶) یا به قضیه‌ی ناملمی گوید، بیش از آن که یک پاسخ باشد یک مسئله است. سنادی که گماکان باید در جستجوی پاسخ آن بود.

پانویشتها:

1- Wilhelm Baum & Kay Gonsa Lez; Karl R. Popper, Morgenbuch Verlag, 1994, S.19.

۲- کارل پور: حدس‌ها و ابطال‌ها، ترجمه‌ی احمد آرام، شرکت سهامی انتشار، تهران ۱۳۶۸، ص ۱۲۱، ۱۲۲.

۳- همان‌جا، ص ۱۲۸.

۴- پور: واقعیت‌ها چیزی شبیه به فرابوردی مشترک زبان و حقیقت واقعاً اند عبارتند از حقیقت واقعی که گزارش‌های توصیفی به آن لویخته است. (همان‌جا، ص ۲۶۵).

همان گوید). ۲. جمع حالات ممکنه را فراگرفتن یا مشتعل بر حصر منطقی بودن ... ۳. از بودن موجود خاصی سخن گفتن ... ۴. در مورد آینده نامعلوم نظر دادن ... ۵. کفایت (غیرکمی) و یا ابهام سخن گفتن ... ۶. در موجودات غیرمادی سخن گفتن ... ۷. لوازم ضروری ذاتی آنها و افکار را برهمزن ... ۸. قضایای جزئی و مثبت بیان کردن ...

- ۳۲. منبع ۲، ص ۳۲۲.
- ۳۳. منبع ۵، ص ۱۱۰.
- ۳۴. منبع ۱۱، ص ۲۰۲.
- ۳۵. منبع ۲۲، ص ۱۶؛ «شلیک به تبعیت از رمزی قوانین علمی راه «گزاره» نمی‌داند بلکه یک قاعدگی تلقی می‌کند برای فراتر رفتن از یک قضیه‌ی جزئی به قضیه‌ی بزرگ دیگر».
- ۳۶. همان، ص ۱۰۰.
- ۳۷. همان.
- ۳۸. منبع ۵، ص ۵۷.
- ۳۹. همان، ص ۱۱۰.
- ۴۰. همان، ص ۱۱۱.

۴۱. الله، ج ۱: «از زبان، حقیقت و منطق، ترجمه‌ی منوچهر بزرگمهر، مؤسسه انتشارات مجلس دانشگاه صنعتی اربابهر، تهران ۱۳۵۳، ص ۲۴».

آیر می‌نویسد: «از این رو برمی‌گردد به معنی خفیف مفروض باید کرده این نیست که چه دربرای هر قضیه یا کذب آن به طور منطقی، قطعی و یقینی می‌آزاد سؤال صحیح این است که چه شهاداتی برای تعیین صدق و کذب آن مدخلیت دارد و تنها اگر به این سؤال دوم جواب منفی داده شود، چنین نتیجه می‌گیریم که خبر مورد بحث سهل است» (همان صفحه ۴۰). آیر در موشکده این کتاب، معیار مدخلیت را نیز نارسا و ناکامل قلمداد می‌کند.

- ۴۲. منبع ۳۱، ص ۲۵۴.
- ۴۳. ری، اسکار، نظریه‌ی واقع‌گرا در باب علم، نسخه‌ی چاپ نشده‌ی ترجمه‌ی فارسی.
- ۴۴. نگاه کنید به:

وت استیسی، عرفان و فلسفه، ترجمه‌ی بهادالدین خرمشاهی، انتشارات سروش، تهران ۱۳۶۱، ص ۲۶.
توماس کوهن همین نظر را در اثر زیر تکرار کرده است: Thomas S. Kuhn; Die Struktur Wissenschaftlicher Revolutionen, Suhrkamp Verlag, 1989, S.59.

در مضمونی شبیه به همین مورد ترجمه می‌گوید: «تنها آن چیزی که تاریخ ندارد می‌تواند تعریف شود»؛
ج ۵ - «بلاکهای» شش مستفکر اگزیستانسیالیست ترجمه‌ی محسن حکیمی، انتشارات مرکز، تهران ۱۳۶۸، ص ۳۰.

- ۴۵. منبع ۱۵، ص ۳۰.
- ۴۶. منبع ۲، ص ۳۲۶.
- ۴۷. همان.

۴۸. نگاه کنید به: آرن ناتس؛ ترجمه‌ی منوچهر بزرگمهر، انتشارات خوارزمی، تهران ۱۳۵۲، ص ۶۵، ۶۶.
۴۹. منبع ۲، ص ۱۱۰.
۵۰. همان‌جا، ص ۸-۲۵۶.
۵۱. «دکاس پلانک؛ درباره‌ی ماهیت آزادی اراده»، ترجمه فارسی رضا سلطنتور، نقد شماره ۶، ص ۹۶
52- Thomas S. Kuhn; Die Struktur ... S.64.

۵۳. منبع ۲، ص ۲۳۹.
۵۴. «الکساندر کوپرنه می‌گوید که از دید دکارت «علم انسانی واحد است» به این دلیل که ذهن واحد است و علم چیزی نیست مگر به کار بردن ذهن به صورت گوناگون در مورد چیزها ...»؛ «الکساندر کوپرنه؛ گفتاری درباره‌ی دکارت، ترجمه‌ی امیر حسین جهانگیرلو، نشر قطره، تهران ۱۳۶۶، ص ۵۲».

۵۵. ارسطو؛ متافیزیکه، ترجمه‌ی شرف‌الدین خراسانی، انتشارات قطره، تهران ۱۳۶۶، ص ۹۴.
۵۶. منبع ۷، ص ۲۱۹. «آنتیستین همان‌جا می‌نویسد: «قضایای ریاضیات تا آن‌جا که به واقعیت اشاره می‌کنند، یقینی نیستند و در آن‌جا که مسلم و یقینی هستند با واقعیت کاری ندارند.» (ص ۸۸۷)».

- ۵۷. همان‌جا، ص ۱۲۵.
- ۵۸. همان‌جا، ص ۳۸.
- ۵۹. منبع ۵، ص ۱۳۸.
- ۶۰. همان‌جا، ص ۲۶۸.
- ۶۱. منبع ۷، ص ۲۵۰.
- ۶۲. منبع ۶، ص ۲۰۴، ۷.
- ۶۳. همان‌جا، ص ۳۳۳.
- ۶۴. منبع ۷، ص ۲۵۰.
- ۶۵. منبع ۵، ص ۱۶۲.
- ۶۶. همان‌جا، ص ۹۶.

۶۷. همان‌جا، ص ۹۶. توماس کوهن در مصاحبه‌ی اخیرش با روزنامه‌ی فرانسوس لوموند می‌گوید: «ما می‌توانیم بین سبک و گزیده تمایز بگذاریم، اما اگر در طبیعت موجودی پیدا شود که تاگزیر باشد این را «سگ‌گریه» بنامیم، نگاه بخشی از زبان که مربوط به طبقه‌بندی حیوانات است در هم می‌ریزد.» نقل از: ترجمه‌ی آلمانی این مصاحبه در: "Weltbilder der Wissenschaften", Die Zeit, 28. April. 1995., S. 42.

- ۶۸. همان‌جا، ص ۳۹.
- ۶۹. همان‌جا، ص ۱۰۳.
- ۷۰. «ارنست کاسیرا؛ فلسفه و فرهنگ، ترجمه‌ی بزرگ نادرزاد، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران ۱۳۶۰، ص ۱۲۰-۱».
- ۷۱. منبع ۲، ص ۲۸۹، ۳۱۸.
- ۷۲. «پوپر؛ رساله‌ی «شناخت عینی»، نقل از منبع ۱، ص ۳۹».
- ۷۳. «پوپر؛ «هر حیوان با توفیق با انتظاری می‌موند می‌شود که می‌توان آن‌ها را همچون فرضیه یا نوعی

دانش فرضیه‌ای فرموله کرد و ادعای من این است که ما بدین معنا نوعی دانش ذاتی داریم و می‌توانیم با آن آغاز کنیم، هر چند که این دانش شاید کاملاً هم قابل اتکا نباشد.» (رساله‌ی «شناخت عینی»، نقل از منبع ۱، ص ۳۰).
۳۰. «عبدالکریم سروش این نکته را بدین صورت بیان می‌کند که: «ما با یک تک نظام مشهودیم، یعنی همین انواع انسانی که از یکدیگر تمیز می‌دهیم، نیز وارث یک نظام معنوی هستیم و می‌توانیم نظام‌های از اندیشه‌ها که تفسیرهای ما بر حسب آن‌ها انجام می‌یابد هیچ نورانی از تاریخ بشری و حتی حیوانی را نمی‌توان نام برد که نقطه‌ی شروع تفاعل این دو باشد.» (علم چیست، فلسفه چیست؟، ص ۱۸۶)»

- ۳۲. منبع ۵، ص ۳۲۳.
- ۳۵. منبع ۳-، ص ۱۱
- ۳۶. منبع ۵، ص ۳۶. «ما علم تجربی را با قواعد

روش شناختش تعریف می‌کنیم و در این کار خود را ملزم به رعایت سوابق می‌نامیم. بدین تشریح که ابتدا قاعدگی را بر این وضع می‌کنیم تا ضابطه‌ای باشد برای سنجیدن سایر قواعد رقیب این قاعده بالاتر از قواعدهای دیگر است. همین قاعده حکم می‌کند که سایر قواعد باید چنان وضع گردد که مانع ابطال هیچ گزاره‌ی در علم نباشد. بدین نحو روشی پیوند محکم، قواعد روش‌شناسی را از یک سو به یکدیگر می‌بندد و از سوی دیگر به معیار ابطال پیروی. اما این پیوند به معنای دقیق، قیاسی و منطقی نیست، بل که ناشی از آن است که ما بر وضع قواعد روش‌شناسی، ششمن هم به آن غایت شناختگاهی استفاده از معیار ابطال‌پذیری تضمین کرده» (منبع ۵، ص ۳۱)».

۳- شناخت‌شناسی تحلیلی و دیالکتیکی

یورگن هابرماس

ترجمه: محمود علی‌زاده

«کلیت اجتماعی، زندگی مجزایی برای آن چه از آن ساخته و بافته شده ندارد و خود را از سحری دقایق و ایزاری سفرد خویش تولید و بازتولید می‌کند» [همان‌گونه که نمی‌توان این‌گونه یکپارچه را از زندگی، همکاری و تاقش عناصر جدا کرد به همان متوال نمی‌توان هیچ عنصری را حتماً در ایزاتی نقش خودی‌اش بدون بصیرت نسبت به آن کل که ماهیت خویش را از حرکت و پویایی این جز می‌گیرد، فهمید (نظام [مستقیم] و عناصر آن به هم وابستگی متقابل دارند و تنها در آن وابستگی متغالی قابل شناسایی‌اند)» (۱) «یورگن هابرماس